

وضو در کتاب و سنت

○ جعفر سبحانی



یکی از اختلافات مسلمانان در احکام عبادی، حکم مسح یا شستن پا در وضو است. ریشه این اختلافات پر دامنه را باید در تفاوت روایات جستجو کرد، اما تردیدی نیست که قرآن بهترین داور در نزاع میان روایات است و آیه وضو در سوره مائده - حتی بنا بر قرائتهای گوناگون آن - بر حکم مسح پا دلالتی روشن دارد. از این رو جمع کثیری از عالمان اهل سنت با پذیرش دلالت صریح قرآن به توجیه ضعیف فتاوی برخی از فقیهان خویش پرداخته‌اند. پس دلالت روشن قرآن کریم، همراه با روایات فراوان اهل سنت که از وجوب مسح پا حکایت می‌کند، به ضمیمه فتاوی گروه فراوانی از صحابه و تابعین بر این حقیقت، و در نهایت، روایات روشن اهل بیت پیامبر ﷺ درباره کیفیت وضوی آن حضرت، تردیدی در رجحان قول به وجوب مسح پا در وضو باقی نمی‌گذارد.

آیه وضو، از محکّمات

مسلمانان به پیروی از قرآن کریم اتفاق نظر دارند که نماز، بدون طهارت، صحیح نیست و طهارت مطلوب برای نماز، وضو، غسل و تیمّم است. خداوند، سرّ تکلیف انسانها را به طهارت قبل از نماز، بیان کرده است: «ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهّركم»^۱؛ [خداوند نمی خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند، بلکه می خواهد شما را پاک سازد].

چنان که از ظاهر کتاب و سنّت برمی آید، وضو در تشریح اسلامی از اهمّیت بالایی برخوردار است؛ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «لا صلاة إلاّ بطهور»^۲؛ [نماز بدون طهارت صحیح نیست] و در جای دیگر فرمود: «الوضو شرط الإیمان»^۳؛ [وضو جزء ایمان است]. حال که جایگاه وضو در تشریح اسلامی چنین است، بر هر مسلمانی واجب است که از اجزاء، شرایط، نواقص و مبطلات آن، که کتب فقهی عهده دار بیان آنها هستند، آگاه شود.

آنچه در این مقاله بر آن تکیه می کنیم، تبیین یکی از مسائل وضو است که فقها درباره آن اختلاف نظر دارند؛ یعنی حکم مسح یا شستن پاها.

خداوند در قرآن به هنگام بیان وجوب وضو و کیفیت آن می فرماید:

«يا أيها الذين آمنوا إذا قمتم إلى الصلاة فاغسلوا وجوهكم وأيديكم إلى المرافق وامسحوا برؤوسكم وأرجلكم إلى الكعبين وإن كنتم جنباً فاطهّروا وإن كنتم مرضى أو على سفر أو جاء أحد منكم من الغائط أو لامستم النساء فلم تجدوا ماءً فتيمّموا صعيداً طيباً فامسحوا بوجوهكم وأيديكم منه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهّركم و لیتمّ نعمته علیکم لعلّکم تشکرون»^۴؛ [ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که به نماز می ایستید، صورت و دستها را تا آرنج بشوئید و سر و پاها را تا برآمدگی جلوی پا مسح کنید و اگر جنب باشید، غسل کنید و اگر بیمار یا مسافر باشید،

۱. مائده / ۶.

۲ و ۳. وسائل الشیعه، ج ۱، باب اوّل از ابواب وضو.

۴. مائده / ۶.

یا یکی از شما قضای حاجت کرده، یا با زنان تماس گرفته (آمیزش جنسی کرده‌اید) و آب نیابی، با خاک پاکی تیمم کنید و از آن، بر صورت و دستها بکشید. خداوند نمی‌خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند، بلکه می‌خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام کند، شاید شکر او را به جای آورید.

این آیه یکی از آیات الاحکام است که از آنها احکام شرعی عملی که افعال مکلفان را در امور مربوط به زندگی دنیا و دینشان تنظیم می‌کند استنباط می‌شود. این گونه آیات، دلالت و تعابیر آشکار و روشنی دارد؛ زیرا مخاطب این آیات، مردمان با ایمانی هستند که مایلند رفتار خویش را طبق آیات قرآنی انجام دهند. از این رو این آیات، از آیات مربوط به توحید و معارف عقلی، بویژه مسائل مربوط به مبدأ و معاد که دیدگان اندیشمندان متبحر را به خود جلب می‌کند متفاوت است. انسان اگر در این آیات و نظایر آنها که مبین وظایف مسلمانان است، مانند آیاتی که وجوب اقامه نماز در اوقات پنج‌گانه را بیان می‌کند، تأمل کند، در می‌یابد این گونه آیات که همه مؤمنان را مورد خطاب قرار می‌دهد تا وظایف آنان را به هنگام اقامه نماز ترسیم کند، از تعابیر محکم و دلالت روشنی برخوردار است.

این گونه خطابها باید از هرگونه پیچیدگی و ابهام، تقدیم و تأخیر و تقدیر کلمه یا جمله‌ای عاری باشد تا عموم مسلمانان در هر سطحی که هستند، اعم از عالمی که به دقایق قواعد عربی آشناست و غیر عالم، از مضمون آن آگاه شوند. بنابراین هر کس آیه مزبور را به گونه‌ای دیگر تفسیر می‌کند، از جایگاه آن بی‌خبر است؛ همچنان که اگر کسی تلاش کند آن را در پرتو فتاوی فقهای فقها تفسیر کند، از راه درستی وارد نشده است.

جبرئیل امین این آیه را بر قلب رسول اکرم ﷺ نازل کرد و او آن را برای مؤمنان تلاوت نمود و مؤمنان به روشنی و بدون هیچ‌گونه تردید و ابهام و غموضی، وظیفه خود را در مقابل آن دریافتند. تنها در دوره پیدایش اجتهادات و تضارب آرا غموض و پیچیدگی در آن ایجاد شد.

بنابراین کسی که این آیه مبارک را با دقت بخواند، با قلب و زبان خود اعتراف می‌کند: بار خدایا منزه‌ی تو! چه فصیح و بلیغ است کلام تو. آنچه قبل از هر نماز بر هر فرد مسلمانی واجب و لازم است، آشکار و بیان کردی، چرا که در آغاز فرمودی: «یا ایها الذین آمنوا إذا

قمتم إلى صلاة»؛ [ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که به نماز می ایستید .] آن‌گاه در تبیین کیفیت وظیفه ما هنگام نماز ، این دو امر را بیان فرمودی :

الف) «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ»؛ [صورت و دستها را تا آرنج بشوئید] .

ب) «وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»؛ [و سرها و پاها را تا برآمدگی پا مسح کنید] .

منزهی تو! هیچ اجمال و ابهامی را در سخن و بیانت نهاده‌ی و با توضیح این فریضه و بیان جزئیات آن ، باب اختلاف و انحراف را بستى .

بارالها، منزهی تو ! اگر کتاب عزیز تو حافظ و نگهبان دیگر کتب آسمانی است، پس به یقین حافظ و نگهبان روایات رسیده از پیامبر اکرم ﷺ نیز می باشد ، همچنان که فرمودی: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ»^۱؛ [و این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، در حالی که کتب پیشینیان را تصدیق می کند و حافظ و نگهبان آنهاست] ، در برخی از روایات به شستن پاها امر شده و در برخی دیگر به مسح آنها. پس با روایات متناقضی که از شخصیتی روایت شده که جز وحی را بازگو نمی کند و در سخنانش تناقضی یافت نمی شود ، چه کنیم ؟

خدایا، منزهی تو! برای ما راهی نیست جز اینکه به آنچه کتاب عزیز و قرآن مجید تو ندا داده است ، تمسک کنیم . قرآن واقعیت این فرضیه را در طی دو جمله بیان می کند که وضو از دو شستن تشکیل شده است :

« فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ »؛ [صورت و دستها را تا آرنج بشوئید] همچنان که از دو مسح تشکیل شده است: « فَاَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ »؛ [سر و پاها را تا برآمدگی جلوی پا مسح کنید] « أَفْغِیرَ اللّٰهِ أَبْتَغِیْ حَکْمًا وَ هُوَ الَّذِیْ أَنْزَلَ إِلَیْکُمُ الْکِتَابَ مَفْصَّلًا »^۲؛ [با این حال؛ آیا غیر از خدا را به داوری طلبیم؟ در حالی که کتاب آسمانی را که همه چیز در آن آمده ، به سوی شما فرستاده است] .

۱ . مائده / ۴۸ .

۲ . انعام / ۱۱۴ .

آغاز اختلاف

مسلمانان قبل از حکومت خلیفه سوم، در مسئله وضو اتفاق نظر داشتند، در مورد مسح پاها یا شستن آن، اختلاف نظر بارزی نداشتند، اما از روایاتی که از عثمان در بیان کیفیت وضو نقل شده، استفاده می‌شود، آغاز اختلاف در این زمینه در دوره خلافت این خلیفه آغاز شده است. مسلم در صحیحش برخی از این اخبار را نقل می‌کند و ما اینک به ذکر آنها می‌پردازیم:

۱. مسلم از حمران، یکی از موالی عثمان، نقل کرده است: برای عثمان بن عفان مقداری آب برای وضو آوردم و او وضو گرفت. آن‌گاه گفت: گروهی از مردم از رسول خدا ﷺ احادیثی نقل می‌کنند که نمی‌دانم چیست. آگاه باشید که من دیدم که رسول خدا ﷺ مثل من وضو گرفت. سپس گفت: هر کس چنین وضو بگیرد، همه گناهان گذشته‌اش بخشوده می‌شود و نماز و راه رفتنش تا مسجد، نافله محسوب می‌شود.^۱

۲. مسلم از ابن انس روایت کرده است: عثمان به آرامی وضو گرفت، آن‌گاه گفت: آیا نمی‌خواهید کیفیت وضوی رسول خدا ﷺ را به شما نشان دهم؟ سپس هر بخش از اجزای وضو را سه بار انجام داد.

قتیبه در روایتش افزوده است که سفیان گفت: ابو نصر از ابی انس نقل کرده است که در این هنگام نزد عثمان جمعی از اصحاب رسول خدا ﷺ حضور داشتند.^۲

روایات دیگری در بیان کیفیت وضوی رسول خدا ﷺ به نقل از عثمان وجود دارد که مسلم آنها را ذکر نکرده است، اما دیگران آورده‌اند تمامی آنها اشاره دارند که اختلاف نظر در زمینه کیفیت وضوی پیامبر اکرم ﷺ در دوره خلافت عثمان روی داده است. اما اینکه سبب اختلاف چه بوده است، در ادامه به بیان آن خواهیم پرداخت.

قرآن، تنها مرجع و حافظ به هنگام اختلاف روایات است. قرآن بر دیگر کتب آسمانی، اشراف دارد و معیار حق و باطل آنهاست. آنچه در کتب آسمانی وجود دارد،

۱. صحیح مسلم به شرح نووی، ج ۳، ص ۱۱۵، شماره ۲۲۹.

۲. همان، شماره ۲۳۰.

چنانچه با قرآن مخالفت نداشته باشد، اخذ می‌شود و گرنه باید آن را رد کرد. بنابراین وقتی جایگاه قرآن نسبت به دیگر کتب آسمانی چنین است، جایگاه آن نسبت به روایاتی که از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده نیز چنین است، یعنی قرآن بر آنها اشراف دارد و چنانچه روایتی (در صورت صحت سند) با آن مخالفت نداشته باشد، اخذ می‌شود؛ و گرنه پذیرفته نمی‌شود.

البته معنای سخن این نیست که باید سنت را از شریعت حذف و به قرآن اکتفا کرد؛ بلکه سنت؛ یعنی روایاتی که از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است، چنانچه با سند قطعی مسلمانان (قرآن) در تضاد نباشد، پس از قرآن، هومین حجّت مسلمانان است.

بنابراین اگر قرآن در زمینه مسح یا شستن، حکمی داشته باشد، اخباری که بر خلاف آن حکم باشند، چه ارزشی دارند؟ البته اگر امکان جمع بین قرآن و اخبار وجود داشته باشد، مثلاً «اخباری که در این باب وارد شده، مربوط به دوره‌ای خاص بوده، آن‌گاه قرآن آنها را نسخ کرده است» این کار را می‌کنیم. اما اگر امکان جمع وجود نداشته باشد، باید آن روایت را به کنار نهاد.

فخر رازی می‌گوید: «پیامبر ﷺ فرموده است: اگر حدیثی برای شما نقل شد، آن را بر کتاب خدا عرضه کنید، چنانچه با آن موافق بود، آن را قبول کنید؛ و گرنه آن را رد کنید».^۱

سوره مائده، آخرین سوره نازل شده

به طور قطع مائده آخرین سوره‌ای است که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده است و در آن آیه منسوخ وجود ندارد. احمد بن حنبل در مسند، ابو عبید در فضائل، نحاس در ناسخ، نسائی، ابن منذر، حاکم و ابن مردویه در کتبشان و بیهقی در سنن خویش از جبیر بن نفیر نقل کرده‌اند:

حج به جای آوردم، آن‌گاه بر عایشه وارد شدم. به من گفت: ای جبیر، مائده می‌خوانی؟ گفتم: بله، گفت: مائده آخرین سوره‌ای است که نازل شده است.

۱. مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، ج ۳، ص ۲۵۲، چاپ مصر، ۱۳۰۸ هـ. ق.

بنابراین آنچه را که در این سوره حلال یافتید ، حلال است و آنچه را در آن حرام یافتید ، حرام بدانید .

ابو عبید از ضمرة بن حبيب و عطية بن قيس نقل کرده است :

رسول خدا ﷺ فرموده : مائده از نظر نزول ، آخرین سوره از سوره‌های قرآن است . پس حلال آن را حلال و حرام آن را حرام شمارید .

فريابی و ابو عبید و عبد بن حمید و ابن منذر و ابوالشیخ از ابی میسرہ نقل کرده‌اند:

در سوره مائده هجده فریضه است که در هیچ یک از سوره‌های قرآن نیست و آیه منسوخی در آن وجود ندارد و یکی از آیات این سوره ، آیه «و إذا قمتم إلى الصلاة فاغسلوا» است .

ابو داود و نحاس در **الناسخ** از ابی میسرہ عمرو بن شرحبیل نقل کرده‌اند :

« از سوره مائده آیه‌ای نسخ شده است » .

عبد بن حمید می‌گوید : « به حسن گفتیم: آیا از سوره مائده چیزی نسخ شده است ؟

گفت : نه »^۱ .

همه این روایات نشان می‌دهد که مائده آخرین سوره‌ای است که نازل شده، بنابراین

چاره‌ای جز عمل طبق آیات آن وجود ندارد و هیچ آیه‌ای از آن نسخ نشده است .

روایات بسیاری از امامان علیهم السلام وجود دارد که نشان می‌دهد مائده آخرین

سوره‌ای است که نازل شده و آیه‌ای از آن نسخ نشده است

محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی با سند خود از امام علی علیه السلام نقل کرده است :

برخی آیات قرآن با برخی آیات دیگر نسخ می‌شود و اینکه کدام آیه ، آخرین آیه

است ، باید آن را از فرمایش رسول خدا ﷺ به دست آورد. آخرین سوره‌ای که بر

حضرت نازل شد، سوره مائده است که قبل از خودش رانسوخ کرد و چیزی آن را

نسخ نکرد .^۲

شیخ طوسی با سند خود از امام صادق و امام باقر علیهم السلام و آن دو از امیرالمؤمنین علی علیه السلام

نقل کرده‌اند که در طی حدیثی طولانی فرموده است :

۱ . الدر المنثور ، ج ۳ ، ص ۴۳ .

۲ . نور الثقلین ، ج ۱ ، ص ۴۸۳ .

قرآن حکم مسح روی کفشها را نسخ کرده است. همانا سوره مائده [که در آن به مسح بر پاها امر شده] دو ماه قبل از رحلت پیامبر ﷺ نازل شده است. ^۱ «
 با توجه به مطالب گذشته، روایات مخالف با قرآن رباید برمنسوخ بودنشان به واسطه قرآن، حمل کرد و یا باید آنها را به کنار نهاد.

ریشه اختلاف

حال که دانسته شد آغاز اختلاف در زمینه مسح یا شستن پاها در دوره خلافت خلیفه سوم بوده است، اینک این پرسش مطرح می شود که چه چیزی سبب شد حدود بیست سال پس از رحلت رسول اکرم ﷺ در این زمینه اختلاف ایجاد شود؟
 در پاسخ به این پرسش احتمالاتی وجود دارد که آنها را ذکر می کنیم:

۱. اختلاف قرائت

ممکن است تصور شود ریشه اختلاف در آن دوره، اختلاف قرائت بوده است؛ به این معنا که قراء و اعراب کلمه «أرجلكم» در آیه «فامسحوا برؤوسکم وأرجلکم» اختلاف داشتند. گروهی کلمه «أرجلکم» را عطف بر «برؤوسکم» گرفتند و در نتیجه آن را «أرجلکم» به کسر «لام» قرائت کردند که مطابق این قرائت، مسح بر پاها واجب می شود. اما گروهی کلمه «أرجلکم» را عطف بر «وجوهکم» در جمله «فاغسلوا وجوهکم و أیدیکم» قلمداد کردند و در نتیجه آن را «أرجلکم» به فتح «لام» قرائت کردند که مطابق این قرائت، شستن پاها واجب می شود.

اما این احتمال قطعاً باطل است؛ زیرا اگر یک عرب اصیل آیه مزبور را بدون هر گونه پیش داوری بخواند، به جز عطف «أرجلکم» بر «برؤوسکم» به چیزی دیگر راضی نخواهد شد؛ خواه کلمه «أرجلکم» را با جرّ بخواند یا با نصب، هرگز به فکرش نمی رسد که این کلمه بر «وجوهکم» عطف شده باشد تا در نتیجه، منشأ اختلاف در مسح یا شستن پاها باشد.
 بنابراین اگر کسی خواهان تفسیر آیه و فهم مدلول آن باشد، کافی است خودش را در

عصر نزول آیه قرار دهد و در نظر بگیرد این کلام خدا را از دهان رسول خدا ﷺ آمده یا اصحابش می شنود. در این صورت آنچه از آن می فهمد بین خود و خدایش حجّت خواهد بود و قطعاً به احتمالات و وجوهی که پس از آن ظاهر می شود، اعتماد نخواهد کرد.

اگر این آیه را بر یک عرب که دور ز فضای مباحث فقهی و اختلافاتی که میان مسلمانان در کیفیت وضو وجود دارد، عرضه کنیم و از او بخواهیم آنچه را از آیه می فهمد برای ما بیان کند، به روشنی و بدون اینکه فکر کند که آیا «أرجلكم» عطف بر «رؤوسکم» است یا بر «وجوهکم» خواهد گفت: وضو مشتمل بر دو شستن و دو مسح است. او درک می کند که آیه شریفه از دو جمله تشکیل شده و در هر یک از آنها به حکمی تصریح گردیده است:

در جمله نخست، یعنی «فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم إلى المرافق» ابتدا حکم شستن «وجوه» آمده، آن گاه «ایدی» بر آن عطف شده است. بنابراین حکم «ایدی» به دلیل عطف بر «وجوه»، حکم «وجوه» را دارد.

در جمله دوم، یعنی «وامسحوا برؤوسکم أرجلكم إلى الکعبین» ابتدا حکم مسح «رؤوس» مطرح شده، آن گاه «أرجل» بر آن عطف شده است. بنابراین حکم «أرجل» به دلیل عطف شدن بر «رؤوس» حکم «رؤوس» را دارد. و او عطف که میان «رؤوسکم» و «أرجلكم» آمده، نشان دهنده این است که حکم پس از او با حکم قبل از آن، یکی است و هیچ عرب اصیلی بین حکم «رؤوس» و حکم «أرجل» تفاوت قائل نمی شود، بلکه آن را مخالف ظاهر آیه می داند.

۲. تمسک به روایات منسوخ شستن پاها

از برخی روایات استفاده می شود که شستن پاها به هنگام وضو به جای مسح، سنت بوده و پیامبر ﷺ در بخشی از عمرشان به آن دستور داده اند. اما وقتی سوره مائده نازل شد که در آن آیه وضو دستور مسح پاها به جای شستن آن وجود دارد، سنت قبلی نسخ شده و وظیفه این می شود که در وضو پس از شستن دستها، سروپاها مسح شود. پس از گذشت زمانی، برخی که ناسخ و منسوخ را نمی شناخته اند، به سنتی که نسخ شده عمل می کنند و همین موجب اختلاف بین مسلمانان می شود. غافل از اینکه پس از نزول قرآن، که حاوی سوره مائده، یعنی

آخرین سوره‌ای که بر پیامبر ﷺ نازل شد ، وظیفه مسلمانان عمل به قرآن ناسخ است .
 ابن جریر از انس روایت می‌کند : «قرآن به مسح پاها هنگام وضو حکم کرد ، در
 حالی که سنت ، شستن [پاها] بود » .^۱

منظور از سنت عمل پیامبر ﷺ قبل از نزول آیه قرآن در این زمینه می‌باشد بدیهی
 است که قرآن ، حاکم و ناسخ سنت است .

ابن عباس می‌گوید: «مردم در وضو پای خود را می‌شویند در حالی که در قرآن چیزی
 را جز مسح پاها نمی‌یابم » .^۲

بین روایاتی که حاکی از عمل پیامبر ﷺ در شستن پاها و ظهور آیه در لزوم مسح
 است ، می‌توانیم این گونه جمع کنیم و بگوئیم شستن پاها قبل از نزول آیه وضو بوده است .
 نظیر این مطلب را درباره مسح بر کفشها (به هنگام سفر) هم مشاهده می‌کنیم؛ زیرا حاتم
 بن اسماعیل از جعفر بن محمد و وی از پدرش و او از علی رضی الله عنه روایت کرده است: «قرآن
 حکم مسح روی کفشها را نسخ کرده است » .^۳

عکرمه از ابن عباس روایت کرده است: آیه وضو پس از مسئله مسح روی کفش نازل
 شده و معنای کلام این است که اگرچه از پیامبر ﷺ در دوره‌ای دستور مسح روی کفش صادر
 شده بود ، ولی قرآن خلاف آن را آورده و آن را نسخ کرده و فرموده است : « و امسحوا
 برؤوسکم و أرجلکم » یعنی بر پوست پا مسح کنید ، نه بر کفش و جوراب .^۴

۳ . ترویج شستن پا از جانب قدرت حاکم

حاکمان اصرار داشتند که پاها به جای مسح ، شسته شود و به خاطر کثیف بودن کف پاها
 مردم را بر این کار مجبور می‌کرده‌اند . از آنجا که بسیاری از مردم ، پا برهنه بوده‌اند ، آن را

۱ . الدر المثور ، ج ۳ ص ۱۰۴ .

۲ . همان

۳ . ابن ابی شیبہ ، المصنّف ، ج ۱ ، ص ۲۱۳ ، باب من كان لا يرى المسح ، باب ۲۱۷ .

۴ . همان .

می پذیرفته‌اند. برخی از مطالبی که در متون آمده است این احتمال را تأیید می‌کند؛ از جمله:

- ابن جریر از حمید روایت کرده است که گفت:

موسی بن انس که ما نزد او بودیم، گفت: ای اباحمزه! حجاج دراهواز که برای ما که با او بودیم خطبه‌ای ایراد کرد و در طی آن از وضو یاد کرد. آن‌گاه گفت: «اغسلوا وجوهکم و ایدیکم و امسحوا برؤوسکم و ارجلکم» و هیچ جای انسان کثیف‌تر از پاهایش نیست، پس زیر و رو و پاشنه آنها را بشوئید!

انس گفت: خدا راست گفت و حجاج دروغ گفت. خداوند فرموده است: سرها و پاها را مسح کنید، موسی بن انس گفت: چنین بود که هرگاه انس می‌خواست پاهایش را مسح کند، آنها را تر می‌کرد.^۱

- از جمله مواردی که نشان می‌دهد دستگاہای تبلیغاتی رسمی هیئت حاکم، شستن پاها را تأیید کرده و کسانی را که به مسح معتقد بوده‌اند، مؤاخذه می‌کرده‌اند^۲، روایتی است که احمد بن حنبل با سند خویش از ابی مالک اشعاری نقل کرده که روزی او به قومش می‌گوید:

جمع شوید تا برای شما نمازی آن‌گونه که رسول خدا ﷺ خوانده است، بخوانم، چون جمع شدند، گفت: آیا میان شما غریبه‌ای هست؟ گفتند نه مگر خواهرزاده‌ای از ما. گفت: خواهرزاده هر قومی، از آن گروه است. آن‌گاه درخواست کرد کاسه‌ای آبی بیاورند. وقتی آوردند، وضو گرفت؛ به این شکل که نخست مضمضه و استنشاق کرد، آن‌گاه صورت و دستها را هر کدام سه بار شست و بر سر و روی دو پا مسح کرد و آن‌گاه نماز خواند.^۳

اینها احتمالاتی بود که می‌توان با آنها شستن پا به جای مسح را توجیه کرد؛ با آنکه قرآن بر مسح دلالت دارد. از میان این سه احتمال، احتمال دوم و پس از آن، احتمال سوم به واقع نزدیک‌تر است.

۱. ابن کثیر، تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۵؛ طبری، تفسیر قرآن، ج ۶، ص ۸۲.

۲. به گونه‌ای که معتقدان به مسح از اظهار عقیده در این زمینه پرهیز و تنها در نهان بدان تصریح می‌کرده‌اند.

۳. مسند، احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۴۲؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۲۸۰، شماره ۳۴۱۲.

عامل نحوی در کلمه «أرجلکم»

آیه وضو تنها دلیل محکمی است که بروجوب وضو کیفیت آن دلالت دارد، این آیه، به روشنی بیان می‌کند که وظیفه نمازگزار قبل از نماز چیست. مقتضای حال این است که این آیه از نشانه‌های آشکار و دلالت محکمی برخوردار بوده و هیچ‌گونه اجمال و ابهامی نداشته باشد. خداوند سبحان در این آیه می‌فرماید: «بأیها الذین آمنوا إذا قتمم إلى صلاة، فاغسلوا وجوهکم و أیدیکم إلى المرافق، و امسحوا برؤوسکم و أرجلکم إلى الکعبین» .

اینکه آیا در وضو باید پاها را شست یا آنها را مسح کرد، به تشخیص عاملی که در کلمه «أرجلکم» عمل کرده است، بستگی دارد. توضیح اینکه در آیه مبارک دو عامل و دو فعل وجود دارد که در ابتدا به نظر می‌رسد هر یک بتواند عامل نحوی کلمه «أرجلکم» باشد. اما بحث در این است که ذوق عربی کدام یک را عامل این کلمه می‌داند؟ آن دو عامل: «فاغسلوا» و «امسحوا» است. اگر بگوئیم عامل نحوی «أرجلکم» «فاغسلوا» است، شستن پاها واجب می‌شود، اما اگر بگوئیم عامل، «امسحوا» است، مسح پاها واجب می‌شود. بنابراین ملاک وجوب مسح یا غسل، در گرو تعیین عامل کلمه «أرجلکم» است. بدون شک با قطع نظر از هرگونه پیش داوری و عمل متداول بین مسلمانان، دقت در آیه شریفه، عامل دوم را اثبات می‌کند؛ یعنی «فامسحوا» عامل «أرجلکم» است، نه «فاغسلوا» که دورتر است. به عبارت دیگر، «أرجلکم» عطف بر کلمه نزدیک‌تر، یعنی «رؤوسکم» است، نه عطف بر کلمه دورتر که «وجوهکم» باشد. این مطلب را بامثالی توضیح می‌دهیم:

اگر بشنویم که کسی می‌گوید: «أحبُّ زیداً و عمرواً و مررتُ بخالدٍ و بکر» و اعراب نصب یا جرُّ بکر را ظاهر نکند، در این صورت می‌گوئیم بکر بر خالد عطف است و عامل نحوی آن، فعل دوم یعنی «مررتُ» است و عطف بر «عمرو» نیست تا عامل نحوی آن فعل نخست یعنی «أحبُّ» باشد.

علمای ادبیات عرب گفته‌اند اصل این است که کلمه بر کلمه‌ای که نزدیک‌تر است عطف شود و عدول از این اصل نیازمند وجود قرینه‌ای در کلام است؛ و گرنه موجب

می‌شود مراد واقعی متکلم فهمیده نشود، مثلاً وقتی رئیس به خادم خود می‌گوید: «اکرم زیداً و عمرواً و أضرب بکراً و خالداً» خادم بین این دو جمله تفاوت می‌گذارد. می‌فهمد عمرواً بر زیداً و خالداً بر بکراً عطف است و احتمال دیگری بر خاطرش عبور نمی‌کند. فخر رازی در این زمینه می‌گوید:

می‌تواند عامل نصب در کلمه «أرجلکم»، و جمله «فامسحوا» باشد و می‌تواند فعل «فاغسلوا» باشد. اما هرگاه دربارهٔ یک معلول، دو عامل وجود داشته باشد، اعمال عامل نزدیک تر اولویت دارد. بنابراین واجب است عامل نصب در کلمه «أرجلکم»، جمله «وامسحوا» باشد. با توجه به این توضیحات، کلمه «أرجلکم» منصوب بوده، در نتیجه مسح پاها واجب است.^۱

حال که چنین است و خروج از قواعد ادبی در مثالهای عرفی جایز نیست، پس دربارهٔ کلام خداوند رعایت این قاعده سزاوارتر است.

بنابراین اگر آیه وضو به یک عرب اصیل که خود را از تعصبات مذهبی رها کرده باشد، عرضه شده، از او دربارهٔ دلالت آیه سؤال شود، پاسخ خواهد داد: اعضایی هم وجود دارد که باید آنها را به هنگام وضو شست که صورت و دستهاست؛ اعضایی هم وجود دارد که باید آنها را مسح کرد که سر و پاهاست. او بر اساس قواعد ادبیات عرب، تردیدی به خود راه نمی‌دهد که عامل نحوی در «رؤوسکم» و «أرجلکم» یک چیز است: یعنی «فامسحوا» و هرگز به ذهنش خطور نمی‌کند که بین «رؤوسکم» و «أرجلکم» از این جهت تفاوتی قائل شود: به این صورت که عامل «رؤوسکم» جمله «فامسحوا» باشد و عامل «أرجلکم» جمله «فاغسلوا».

هرگاه دلالت آیه بر مسح یا شستن پاها روشن باشد، به چیز دیگری نیاز نداریم. روایاتی که موافق دلالت آیه است بر مضمون آن تأکید می‌کند و روایاتی که مخالف آن است، باید به نحوی توجیه شود و بهترین راه این است که بگوییم به واسطه آیه فوق نسخ شده است.

۱. تفسیر کبیر، ج ۱۱، ص ۱۶۱.

دو گونه قرائت و دلالت آیه بر مسح پاها

از نظر ما اختلاف قراء در کلمه «أرجلكم» که گروهی آن را با نصب خواننده‌ان و گروهی دیگر با جرّ، در دلالت آیه بر وجوب مسح تأثیری نمی‌گذارد. توضیح اینکه نافع و ابن عامر و عاصم (البته بنابر روایت حفص از او) «أرجلكم» را به نصب قرائت کرده‌اند و این، قرائت معروفی است که قرآنهای متداول مطابق آن است.

ابن کثیر، حمزه، ابو عمرو و عاصم (البته به روایت ابی بکر از او) آن کلمه را به جرّ قرائت کرده‌اند.

به اعتقاد ما هر دو قرائت یاد شده، بدون اینکه تردیدی وجود داشته باشد، بر قول به وجوب مسح، منطبق است؛ زیرا قرائت جرّ قوی‌ترین شاهد است بر اینکه کلمه «أرجلكم» بر کلمه «برؤوسکم» عطف شده باشد، زیرا دلیلی برای قرائت جرّ جز اینکه به کلمه «برؤوسکم» عطف شده باشد وجود ندارد. در این صورت بدون شک، پاها را باید مسح کرد. دلیل قرائت نصب این است که این کلمه بر محلّ «برؤوسکم» که به دلیل مفعول بودن، منصوب است، عطف شده است، عطف بر محلّ یک کلمه، در زبان عربی متداول است و مواردی از این قبیل در قرآن کریم وجود دارد.

اما خداوند در قرآن، فرموده است: «ان الله بریء من المشركين و رسوله»^۱ که قرائت کلمه «رسوله» به ضمّ، قرائتی معروف و متداول است و ژدلیلی برای رفع آن جز اینکه عطف بر محلّ اسم إنّ، یعنی لفظ جلاله در عبارت «إنّ الله» باشد، وجود ندارد زیرا «الله» مبتدأ است.

اما در کتب عربی عطف بر محلّ، در موارد زیادی آمده است؛ بطوری که ابن هشام برای این مسئله باب خاصی تنظیم کرده و شرایط آن را بیان نموده است. در اشعار عربی نیز نمونه عطف بر محلّ، بسیار است؛ برای مثال شاعر گفته است:

معاوی أنّا بشر فاسجح فلسنا بالجبال و لآ الحديد

در این شعر کلمه منصوب «الحدیدا» بر محل «الجبال» عطف شده است؛ زیرا «بالجبال» خبیر «لیس» است.

از آنچه گذشت این نتیجه به دست می‌آید که اختلاف قرائت در کلمه «أرجلکم» تأثیری در تعیین وجوب مسح ندارد. این دو قرائت را بنا بر قولی که شستن پاها را واجب می‌داند، بررسی خواهیم کرد.

از طرف دیگر گروهی از علمای نامدار اهل سنت تصریح کرده‌اند که آیه فوق بر وجوب مسح دلالت دارد. اینان گفته‌اند کلمه «أرجلکم» بر عامل نزدیک‌تر عطف شده است، نه بر عامل دورتر؛ یعنی عاملی که در کلمه «أرجلکم» اثر کرده، «فامسحوا» است، نه غیر آن. اینک سخنان برخی از آنها را ذکر می‌کنیم:

۱. این حزم گفته است:

اما دیدگاه ما درباره پاها این است که قرآن مسح را واجب کرده است. خداوند فرموده است: «وامسحوا برؤوسکم و أرجلکم». کلمه «أرجلکم» را چه مجرور بخوانیم و چه مفتوح، در هر صورت بر «رؤوس» عطف شده است؛ یعنی اگر مجرور بخوانیم، بر لفظ «رؤوس» عطف شده است؛ و اگر منصوب بخوانیم، بر محل «رؤوس» عطف شده است و غیر این جایز نیست.^۱

۲. فخر رازی گفته است:

مقتضای مجرور خواندن کلمه «أرجلکم» این است که بر «رؤوس» عطف شده باشد. در این صورت، پاها را باید همچون سر مسح کرد. اما در صورت قرائت نصب، علماء گفته‌اند که مسح واجب است؛ زیرا کلمه «برؤوسکم» در جمله «وامسحوا برؤوسکم» در محل نصب است، اما ظاهراً به وسیله «باء» مجرور شده است. بنابراین اگر «أرجلکم» بر «رؤوسکم» عطف شده باشد، می‌توان آن را بنا بر عطف بودن بر محل «رؤوسکم» منصوب خواند و می‌توان آن را بنا بر عطف بودن بر ظاهر «رؤوسکم» مجرور خواند. این کلام، نظر مشهور نحویان است.^۲

۳. شیخ سندی حنفی پس از بیان اعتقاد جزمی خود در اینکه ظاهر قرآن [وجوب]

۱. المحلی، ج ۲، ۵۶.

۲. تفسیر کبیر، ج ۱۱، ص ۱۶۱.

مسح پاهاست، می گوید :

ظاهر قرآن مسح را می‌رساند؛ زیرا ظاهر آن قرائت جرّ است و قرائت نصب در صورتی است که بر محلّ عطف کنیم^۱.

به نظر می‌رسد همین مقدار از نقل آرای صاحب نظران اهل سنت، در بیان این حقیقت که هر دو قرائت، بدون هیچ گونه تردیدی تنها بر مسح منطبق است و آن را تأیید می‌کند، کافی باشد.

شستن پاها با توجه به قرائت نصب و جرّ

گذشت که اختلاف قرائت در کلمه «أرجلكم»، در اعتقاد به مسح پاها تأثیری ندارد. به عبارت دیگر، نصب کلمه «أرجلكم» و هم جرّ آن، عقیده و جوب مسح را تأیید می‌کند. عامل کلمه «أرجلكم» جمله «فامسحوا» است و کلمه «أرجلكم» بر لفظ یا محلّ «برؤوسکم» عطف شده است.

اما سخن در امکان انطباق اعتقاد به شستن پاها بر این دو قرائت معروف و میزان هماهنگی آن با قواعد عربی است. طی این بحث، روشن خواهیم ساخت که اسناد شستن پاها به آیه، نقض آشکار قواعد عربی است.

شستن پاها با توجه به قرائت نصب

اگر قائل شویم که آیه وضو بر شستن پاها دلالت دارد، به ناچار باید عامل نصب کلمه «أرجلكم» جمله «فاغسلوا» باشد و کلمه «أرجلكم» بر «وجوهکم» عطف شده باشد. لازمه این کلام آن است که بین معطوف، یعنی «أرجلكم» و معطوف علیه، یعنی «وجوهکم» جمله‌ای که به این دو کلمه ربطی ندارد، یعنی «وامسحوا برؤوسکم»، فاصله شده باشد؛ در حالی که نباید حتی یک کلمه بی‌بطی بین «معطوف» و «معطوف علیه» فاصله اندازد، چه رسد به یک جمله بی‌ربط. در کلام عرب فصیح شنیده نشده که کسی بگوید: «ضربت زیداً

۱. شرح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۸۸، بخش پاورقی.

و مررت بیکر و عمرواً» که کلمه «عمرواً» بر «زیداً» عطف شده باشد .
ابن حزم گفته است :

عطف کلمه «أرجلکم» بر کلمه «وجوهکم» جایز نیست؛ زیرا درست نیست که بین
«معطوف» و «معطوفٌ علیه» یک جمله استینافی قرار گیرد^۱.

ابوحیان گفته است :

صحت این اعتقاد که قرائت نصب در «أرجلکم» به دلیل عطف بودن آن بر
«وجوهکم» است، بعید می‌نماید؛ زیرا در این صورت بین دو کلمه که به هم عطف
شده‌اند، جمله‌ای انشایی (یعنی وامسحوا برؤوسکم) فاصله می‌افتد.^۲

شیخ حلبی در تفسیر آیه و ضو گفته است :

نصب کلمه «أرجلکم» بنا بر عطف شدن آن بر محلّ است و جرّ آن بنا بر عطف شدن آن
بر لفظ و نصب آن بنا بر عطف شدن بر کلمه «وجوهکم» جایز نیست؛ زیرا در این
صورت بین «معطوف» و «معطوفٌ علیه» جمله‌ای بیگانه که «وامسحوا برؤوسکم»
باشد، فاصله می‌افتد؛ در حالی که اصل این است که بین آن دو حتّی یک کلمه فاصله
نیندازد، چه می‌رسد به یک جمله. و در کلمات عرب فصیح شنیده نشده کسی بگوید:
«ضربت زیداً و مررت بیکر و عمرواً» که عمرواً بر زیداً عطف شده باشد.^۳

شیخ سندی گفته است :

توجیه قرائت نصب کلمه «أرجلکم» به عطف بودن آن بر محلّ کلمه «رؤوسکم» به
صواب نزدیک‌تر است؛ زیرا عطف به محلّ، شایع است. همچنین در این توجیه
مشکل فاصله افتادن بین معطوف و معطوفٌ علیه با یک جمله بیگانه وجود ندارد.
بنابراین ظهور قرآن در مسح است.^۴

سخنان دیگری هم از ادیبان و مفسران وجود دارد که تصریح می‌کنند قرائت نصب و
برداشت وجوب شستن پاها از آیه، متوقف بر این است که مرتکب نقض یک قاعده نحوی
شویم و میان معطوف و معطوفٌ علیه با یک جمله بیگانه فاصله بیندازیم.

۱. الحلی، ج ۲، ص ۵۶

۲. تفسیر النهر الماد، ج ۱، ص ۵۵۸.

۳. غنیة المتعلی فی شرح منیة المصلی معروف به الحلبی الکبیر، ص ۱۶.

۴. شرح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۸۸.

شستن پاها با توجه به قرائت جرّ

قائلان به وجوب شستن پاها در وضو، قرائت نصب رابه گونه‌ای توجیه کرده اند که ضعف و ناهماهنگی آن با قواعد عربی آشکار است. آنان وقتی متوجه شدند قرائت جرّ بر مسح دلالت دارد، نه بر شستن، در توجیه و تطبیق قرائت جرّ با اعتقادشان به وجوب شستن، در ماندند. از این رو، کوشیدند تا توجیهی برای قول به شستن پاها با توجه به قرائت جرّ بیاند، اما توجیهی نیافتند جز «اعراب جرّ به سبب مجاورت». کلمه «أرجلكم» به سبب اینکه به کلمه «وجوهکم» عطف شده، منصوب است، اما چون در جوار کلمه‌ای مجرور، یعنی «برؤوسکم» قرار گرفته، اعراب جرّ را از آن کسب می‌کند، که از آن به «جرّ به سبب مجاورت» تعبیر می‌شود و به این معناست که کلمه‌ای اعراب طبیعی خود را از دست بدهد و اعراب کلمه مجاور را بگیرد. می‌گویند در مثل آمده است: «حُجْرٌ ضَبٌّ خَرَبٌ» [سوراخ سوسمار خراب است]، کلمه «خَرَبٌ» چون خبر «حُجْرٌ» است باید مرفوع باشد، اما چون در کنار کلمه مجرور «ضَبٌّ» قرار گرفته، از آن کسب جرّ کرده و مجرور شده است. از آنجا که «جرّ به سبب مجاورت» در کلمات فصیح عرب وجود ندارد و بر فرض وجود آن، دارای شرایطی است که در مورد بحث، آن شرایط، موجود نیست، فصل بعدی را به بیان این موضوع اختصاص می‌دهیم.

صحّت و شروط «جرّ به سبب مجاورت»

از آنجا که قائلان به لزوم شستن پاها در وضو، قرائت جرّ کلمه «أرجلكم» را با همجواری آن با کلمه «برؤوسکم» توجیه می‌کنند، مناسب است در اینجا سخنان ادبای نامدار را نقل کنیم تا میزان صحّت اعراب جرّ به سبب همجواری و بر فرض صحّت آن، شرایط انجام آن معلوم شود.

۱. زجاج گفته است:

ممکن است گفته شود کلمه «أرجلكم» به دلیل همجواری با کلمه‌ای مجرور، مجرور شده است؛ مانند کلام کسی که بگوید: «حُجْرٌ ضَبٌّ خَرَبٌ» که کلمه «خَرَبٌ» خبر

«حجر» است و قاعدتاً باید مرفوع باشد، ولی به واسطه همجواری با «ضَبُّ» مجرور شده است. اما دیدگاه صحیح نیست؛ زیرا اهل زبان عربی اتفاق نظر دارند که اعراب یک کلمه به سبب همجواری با کلمه دیگر، شاذ و نادر است. بنابراین حمل آیه قرآن بر چنین اعراب نادری، در غیر صورت ضرورت، جایز نیست.^۱

۲. علاء الدین بغدادی در تفسیرش موسوم به الخازن می‌گوید:

برخی کسره لام را در «أرجلکم» به دلیل مجاورت با لفظ قبلی دانسته و حکم لفظ قبلی را به این لفظ تسری نداده‌اند. اینان برای این سخن به قول عرب استناد کرده که می‌گویند: «حُجِرَ ضَبُّ خَرَبٍ» و گفته‌اند کلمه «خرب» صفت «حُجِرَ» است، نه صفت «ضَبُّ» و اعراب جرّ آن به سبب مجاورت با کلمه «ضَبُّ» است. این سخن به دو دلیل صحیح نیست:

أ) موارد اعراب جرّ به سبب مجاورت رایا باید به ضرورت شعری حمل کرد و یا باید اعمال آن را در مواردی که احتمال اشتباه نمی‌رود، مجاز دانست. در مثال مذکور، معلوم است که کلمه «خرب» صفت «ضَبُّ» نیست، بلکه صفت «حُجِرَ» است. ب) اعراب جرّ به سبب مجاورت، در صورتی است که واو عطف میان دو کلمه نباشد. اما در صورت وجود واو عطف، عرب آن را اعمال نمی‌کند.^۲

۳. سیرافی و ابن جنّی، اعراب جرّ به سبب مجاورت را انکار کرده‌اند و اعراب جرّ در کلمه «خرب» را چنین تأویل کرده‌اند که این کلمه، صفت «ضَبُّ» است. برای آگاهی از جزئیات دیدگاه این دو ادیب، به کتاب **مغنی اللیب** مراجعه شود.^۳

۴. ابن هشام گفته است:

اعراب جرّ به سبب مجاورت، در عطف نسق جاری نمی‌شود؛ زیرا حرف عطف، مجاورت دو کلمه را از بین می‌برد.^۴

از سخنانی که به طور مختصر نقل کردیم، نتیجه می‌گیریم:

اولاً، اعراب جرّ به سبب مجاورت، در کلام فصیح استعمال نشده است.

۱. معانی القرآن و اعرابه، ج ۲، ص ۱۵۳.

۲. تفسیر الخازن، ج ۲، ص ۱۶.

۳. مغنی اللیب، باب هشتم، قاعده دوّم، ص ۳۵۹.

۴. همان.

ثانیاً، اعراب جرّ به سبب مجاورت در صورت استعمال در کلام فصیح، یا به جهت ضرورت شعر است و یابه این جهت است که طبع انسان، مشابهت را بین دو لفظی که کنار هم هستند، می‌طلبند اما هیچ یک از این دو جهت در این آیه وضو وجود ندارد؛ یعنی نه ضرورت شعری وجود دارد و نه طبع انسان قبول می‌کند کلمه «أرجلکم» اعراب اصلی خود را از دست بدهد و اعراب جرّ بگیرد.

ثالثاً، جرّ به سبب مجاورت، در صورتی جایز است که احتمال اشتباه وجود نداشته باشد. همان‌طور که در مثال معروف بود؛ زیرا کلمه «خرب» حتی اگر مجرور باشد، صفت «حجر» است، نه صفت «ضب» اما در آیه چنین نیست؛ زیرا قرائت جرّ موجب اشتباه می‌شود؛ به این معنا که اگر در واقع شستن پاها لازم باشد، اعراب جرّ کلمه «أرجلکم» به سبب مجاورت با کلمه «رؤوسکم» این توهم را در انسان ایجاد می‌کند که کلمه «أرجلکم» بر «رؤوسکم» عطف شده و حکم پاها همچون سر، مسح است، نه شستن؛ زیرا مخاطب متوجه نمی‌شود جرّ کلمه «أرجلکم» به سبب مجاورت است، نه به سبب عطف بر «رؤوسکم»، بنابراین دلیلی ندارد که این نوع از جرّ را که ظاهر آن با مراد گوینده در تضاد است، اعمال کنیم.

رابعاً، اعراب جرّ به سبب مجاورت، تنها در وصف و بدل و امثال این دو ثابت شده است، نه در معطوف.

از بحث مفصل گذشته آشکار شد که قول به لزوم مسح، به راحتی و بدون هیچ‌گونه تأویل، با هر دو قرائت، انطباق دارد، اما قول به لزوم شستن چنین نیست؛ زیرا این قول نه با قرائت نصب سازگار است و نه با قرائت جرّ.

اجتهاد در مقابل نص

آفت فقه این است که فقیه در مقابل نص، به امور اعتباری و ادله استحسانی تمسک کند؛ زیرا این امور با مذهبی که تعبد به نص را لازم می‌داند، در تضاد است. بنابراین مسلمان به نص (با هر دلالتی که دارد) متعبد است و هیچ‌گاه رأی خویش را بر کتاب خدا و سنت

صحیح رسول خدا ﷺ مقدم نمی‌شمارد و این نشانه تسلیم در برابر خدا و رسول و کتاب و سنت است. خداوند فرموده است: «یا ایها الذین آمنوا لا تقدّموا بین یدی اللّٰه و رسوله و اتقوا اللّٰه إنّ اللّٰه سمیعٌ علیمٌ»؛^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر خدا و رسولش پیشی نگیرید و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و داناست.

معنای آیه این است که تحمیل دیدگاهتان بر رسول و امت اسلامی، بر خدا و رسولش پیشی نگیرید. بدیهی است که مقدم داشتن ادله استحضانی بر نص، پیشی گرفتن بر خدا و رسول اوست و چه خوب گفته است امام شافعی: «من استحسن فقد شرع»؛^۲ یعنی کسی که از استحسان استفاده کند، تشریح کرده است.

بسیاری از بزرگان اهل سنت آگاهند که ظاهر آیه وضو یا صریح آن، بر مسح پاها دلالت دارد و به این مطلب با وجدان، زبان و قلم خویش اعتراف کرده‌اند، اما تعبّد به مذهب پیشوایان چهارگانه و دیگران مانع شده به مضمون آیه عمل کنند و به جای آنکه از قرآن پیروی نمایند، به روش موروثی خود عمل کرده‌اند. چنانچه از اوان کودکی بر این اندیشه پرورش نیافته بودند، اجتهادات خود را بر کتاب عزیز خداوند که بر مسح دلالت دارد، مقدم نمی‌داشته‌اند و خود را از بند تقلید آزاد می‌کردند. اینک به نمونه‌هایی از این اجتهادها که عقل و وجدان آزاد، آنها زل بر نمی‌تابد، اشاره می‌کنیم:

۱. شستن، شامل مسح است

جصاص پنداشته به دلیل اینکه آیه وضو مجمل است، باید به احتیاط عمل کرد و احتیاط به شستن پاهاست که شامل مسح هم می‌شود؛ بر خلاف مسح که شامل شستن نمی‌شود. وی با ادّعی اتّفاق همه مسلمانان براین که اگر کسی پاها را بشوید، واجبش را ادا کرده، از آیه وضو رفع ابهام کرده است.^۲

اما این دیدگاه مردود است؛ زیرا

۱. حجرات ۱/.

۲. احکام القرآن، ج ۲، ص ۳۴۶.

اولاً ایشان چگونه ادعا می‌کند که آیه اجمال دارد، در حالی که از دلالتی آشکار برخوردار است، آیه در صدد بیان وظیفه عموم نمازگزاران به هنگام اقامه نماز است و در این گونه موارد باید مراد واضح باشد و غیر از یک معنا، معنای دیگری محتمل نباشد. به نظر می‌رسد فرار از ظاهر آیه که نشان می‌دهد باید پاها را مسح کرد، نه شست و شو داد، وی را وادار کرده که به اجمال آیه قائل شود.

ثانیاً، دیدگاه وی که شستن پاها شامل مسح هم می‌شود، بر خلاف مسح که شامل شستن نمی‌شود، صحیح نیست؛ زیرا مراد از شستن در این بحث، ریختن آب بر عضوی است که باید شسته شود؛ همچنان که مراد از مسح در این مورد، کشیدن دست تر بر عضوی است که باید مسح شود. با این حساب، شستن و مسح کردن، دو فریضه مختلف بوده که هر یک غیر از دیگری است. بنابراین نه شستن، جای مسح را می‌گیرد و نه مسح، جای شستن را.

ثالثاً، «ادعای مسلمانان اتفاق دارند اگر کسی پایش را بشوید، واجبش را انجام داده و از آیه رفع ابهام می‌شود» یک نوع مصادره است؛ زیرا چگونه ادعای اتفاق می‌کند، در حالی که بین صحابه و تابعین کسانی که به مسح قائل هستند - و نام همه آنها خواهد آمد - تعدادشان از قائلان به لزوم شستن پاها کمتر نیست؟ امانیه که یک چهارم مسلمانان را تشکیل می‌دهند، قائلند شستن پاها باطل است و باید آنها را مسح کرد؛ پس اتفاق همه مسلمانان بر شستن چگونه ممکن است؟

۲. نسخ قرآن به واسطه سنت پیامبر ﷺ

گروهی معتقدند که دلالت آیه وضو بر مسح، روشن است و قول به عطف «أرجلکم» بر «وجوهکم» باطل است. اینان می‌گویند:

البته نمی‌شود بین معطوف و معطوف علیه، خبری که از معطوف خبر ندهد، واسطه شود؛ زیرا این کار، گمراه کردن مخاطب و به اشتباه انداختن اوست، نه بیان حکم شرعی برای او. هرگز نباید گفت: «ضربتُ محمداً و زیداً و مررتُ بخالد و عمرواً» و

مراد این باشد که عمرو را نیز زده‌ای . اما چون در سنت پیامبر ﷺ شستن پاها آمد، می‌توان گفت که مسح پاها منسوخ شد .^۱

این نظریه ، مردود است ؛ زیرا

اولاً ، نسخ آیات قرآن جز با سنت قطعی ، صحیح نیست ؛ چرا که قرآن دلیل قطعی است و نسخ دلیل قطعی جز با دلیلی قطعی امکان پذیر نیست .

اما در مورد بحث ما ، سنتی که بر لزوم شستن دلالت دارد با سنتی که بر لزوم مسح دلالت دارد ، متعارض است . در این صورت ، چگونه می‌توان یکی از این دو را بدون مرجح بر قرآن کریم مقدم داشت؟ ما روایات بسیاری را که نشان می‌دهد پیامبر ﷺ به جای شستن پاها ، آنها را مسح می‌کرده‌اند ، خواهیم آورد .

ثانیاً ، امت اسلامی اتفاق نظر دارند که مائده آخرین سوره‌ای است که بر پیامبر ﷺ نازل شد و هیچ آیه‌ای از آن نسخ نشده است . پیش‌تر آرای صحابه و روایاتی را که بر این مطلب دلالت داشت ، آوردیم .

ثالثاً، ابن حزم باید آیه وضو را دلیلی بر منسوخ بودن سنت قلمداد می‌کرد. برفرض اگر چنین باشد که پیامبر ﷺ در برهه‌ای از زمان به هنگام وضو پس از مسح سر، پاها را می‌شسته است، آیه وضو این سنت را نسخ کرده است، نه این که این آیه با این سنت نسخ شده باشد.

۳ . توجه دادن به وجوب میانه روی در ریختن آب

زمخشری آگاه بوده است که مطابق قرائت جرّ، ملزم به مسح پاها هستیم، نه به شستن آنها؛ از این رو در صدد برآمده تا مانع این دلالت شود و ثابت کند که اگرچه کلمه «أرجلكم» بر کلمه «رؤوسکم» عطف شده است اما با این حال آیه بر لزوم مسح دلالت ندارد. او گفته است:

گروهی کلمه «أرجلكم» را به نصب خوانده‌اند که مطابق این قرائت باید پاها را شست . اگر کسی بگوید: قرائت جرّ و دخول پاها در حکم مسح را چگونه توجیه می‌کنید؟ در پاسخ می‌گوییم: میان اعضای سه گانه‌ای که باید در وضو شسته شود،

۱ . ابن حزم ، الإحکام فی أصول الأحکام ، ج ۱ ، ص ۵۱۰ .

پاها با ریختن آب به روی آنها شسته می‌شود؛ در نتیجه در شستن پاها امکان اسراف وجود دارد و اسراف نکوهیده و منهی است. از این رو کلمه «أرجلکم» بر کلمه «رؤوسکم» عطف شده، اما نه برای اینکه باید پاها هم مسح شود، بلکه برای اینکه بفهماند واجب است در ریختن آب روی پاها میانه روی شود.^۱

اما این دیدگاه مردود است؛ زیرا

اولاً، دلیلی که زمخشری ذکر کرده، در صورتی صحیح است که همه مؤمنان مخاطب آیه، متوجه آن نکته باشند. اما مؤمنان کجا و نکته‌ای که زمخشری برای توجیه نظرش آورده است، کجا؟

به عبارت دیگر، نکته‌ای که زمخشری ذکر کرده، در جایی صحیح است که احتمال اشتباه وجود نداشته باشد، نه در مثل مورد بحث که احتمال آن وجود دارد، در نتیجه، ممکن است ظاهر آیه غافل از نکته بدیعی که جناب زمخشری دریافت کرده است، بر وجوب مسح حمل شود!

ثانیاً، در شستن دستان مثل شستن پاها احتمال اسراف وجود دارد؛ پس چرا درباره ریختن آب بر دستان چنین هشدار در آیه وجود ندارد؟ سخن زمخشری در واقع توجیهی است برای مذهبی که وی در آن رشد و نمو کرده است. اگر آن مذهب نبود. هرگز چنین دلیلی به ذهنش خطور نمی‌کرد.

۴. آسان بودن شستن پاها بر خلاف موی سر

ابن قدامه چون دریافته که مقتضای عطف «أرجلکم» بر «رؤوسکم»، چه به نصب قرائت شود و چه به جرّ، مسح پاهاست، در مقابل این دلیل قاطع به فلسفه سازی و اجتهاد در مقابل نص پرداخته و گفته است:

بین سر و پا تفاوتی وجود دارد که نمی‌توان آنها را به یک حکم محکوم کرد، از جمله این که:

أ) در سر، مو مسح می‌شود و شستن مو مشکل است، در حالی که پاهای چنین نیست و به

۱. الکشاف، ج ۱، ص ۳۲۶.

همین دلیل پاها به اعضایی که شسته می‌شود [یعنی صورت و دستها] شبیه‌تر است. (ب) پاها در آیه به حدّ کعبین محدود شده، از این رو به دستها که مرفق محدود شده، شبیه‌تر است. (ج) پاها به دلیل اینکه وسیلهٔ راه رفتن روی زمین است، در معرض آلودگی است بر خلاف سر.^۱

این دیدگاه نیز مردود است؛ زیرا این دیدگاه اجتهاد در مقابل نصّ و فلسفه سازی برای احکام است.

پاسخ وجه اول این است که اگر قرار باشد جزئی از مو شسته شود، چه مشقّتی وجود خواهد داشت؟ وقتی در مسح، جزئی از مو مسح می‌شود، در شستن هم باید چنین باشد. اما پاسخ وجه دوم: تمسّک به تشابهات خیلی ضعیف است؛ زیرا چه بسا دو شیء متشابه وجود داشته باشد که دارای احکام مختلف باشد.

وجه سوم از این هم ضعیف‌تر است؛ زیرا این که پاها در معرض آلودگی است، موجب نمی‌شود در وضو شسته شود؛ چرا که قائلان به لزوم مسح، برآنند که پاها باید قبل از مسح، از آلودگی پاک باشد.

به جرأت می‌توان گفت که این توجیها توجیه زمخشری، بازی با آیه برای تأیید مذهب خود است. شایسته است فقیه آگاه به آیه تمسّک کند؛ چه موافق نظر فقهی او باشد یا نباشد. نویسندۀ تفسیر المنار در حقّ کسانی که فتاویٰ پیشوایان خویش را بر قرآن و سنّت مقدّم می‌دارند، سخن با ارزشی گفته است:

«از نظر آنان باید عمل انسان مطابق کتابهای ایشان باشد، نه مطابق کتاب خدا و سنّت رسول او»^۲.

۵. پیروی از پیشینیان در شستن

ابن تیمیه چون دریافته که قرائت جرّ «أرجلکم» مستلزم عطف آن بر «رؤوسکم» در نتیجه، لزوم مسح پاهاست، نه شستن آنها، به تأویل نصّ پناه برده و گفته است:

۱. همان.

۲. المغنی، ج ۱، ص ۱۲۴.

اگر «أرجلکم» را به اعراب جرّ قرائت کنیم ، بدان معنا نیست که پاها را باید مسح کرد ؛ چنان که برخی تصوّر کرده‌اند ؛ به چند دلیل ، از جمله : پیشینیان که چنین قرائت کرده‌اند ، خود گفته‌اند : حکم مسئله ، به شستن پاها تغییر یافته است .^۱ این قول هم باطل است ؛ زیرا اگر آنچه ابن تیمیه گفته ، درست باشد ، لازمه‌اش این است که پیشینیان قرآن را رها کرده ، به چیزی که موافق قرآن نیست ، تمسّک کرده باشند . اگر کسی بگوید بازگشت آنها از مسح به شستن ، به سبب نسخ آیه و وضو است ، در پاسخ می‌گوییم: چنان که گذشت ، قرآن با خبر واحد نسخ نمی‌شود و اگر قبول کنیم قرآن با خبر واحد نسخ می‌شود ، در پاسخ می‌گوییم که چیزی از سوره مائده نسخ نشده است . شگفت این که ابن تیمیه آن جا که دلیل هفتم را بیان می‌کند ، سخن خود را نقض کرده ، می‌گوید :

در تیمّم که در وقت ضرورت به عنوان بدل وضو وضع شده است، بخشی از اعضای وضو حذف و بخشی دیگر تخفیف داده شده است ؛ زیرا آنچه باید در وضو مسح شود ، در تیمّم حذف شده و آنچه باید در وضو شکسته شود ، در تیمّم باید مسح شود .^۲

در صورتی که می‌دانیم حکم پاها در تیمّم حذف شده است، اگر اعضای که در وضو باید مسح شود ، در تیمّم حذف شده باشد ؛ لازمه سخن آن است که حکم پاها مسح باشد تا حذف آن در تیمّم صحیح باشد؛ زیرا اگر حکم پاها شستن بود ، نایستی در تیمّم حذف می‌شد، بلکه بایستی مثل صورت و دستان ، مسح می‌شد .

۶ . تعیین حد ، نشانه شستن

شیخ اسماعیل حقّی بروسوی، نظریه شستن پاها را تأیید کرده و استدلال نموده که مسح در هیچ جا به حد و مرزی محدود نشده و فقط مواردی که باید شسته شود، دارای حدودی معین است .

۱ . تفسیر المنار ، ج ۲ ، ص ۳۸۶ .

۲ . تفسیر الکبیر ، ج ۴ ، ص ۴۸ .

مراد این مفسّر آن است که در آیه وضو پاهای «کعبین» یعنی برآمدگی آنها محدود شده است، پس حکم پاها به دستها که به «مراقق» یعنی آرنجها مرزبندی شده، بیشتر شبیه است، در نتیجه، حکم پاها همچون حکم دستها، به دلیل دارا بودن حدّ و مرز معین، شستن است.

این سخن هم مردود است؛ زیرا در هر دو موردی که در وضو باید شسته و مسح شود، هم با حدّ و مرز آمده و هم بدون حدّ و مرز.

توضیح اینکه: مطابق آیه وضو، صورت باید شسته شود، ولی برای آن حدّی مشخص نشده است، اما دستان که باید شسته شود، به «مراقق» یعنی آرنجها محدود شده است. از اینجا می فهمیم که شستن، گاهی با تعیین حد است و گاهی بدون تعیین حد. بنابراین نه تعیین حد، علامت وجوب شستن است و نه عدم تعیین حد، نشانه وجوب مسح. در مورد مسح هم چنین است؛ یعنی پاها (مطابق اعتقاد ما) باید مسح شود و محدود به برآمدگی پا شده است، اما برای سر که باید مسح شود، حدّ و مرزی معین نشده است. پس اینکه تعیین حد، نشانه شستن باشد، بیشتر شبیه این است که اعم، دلیل بر اخصّ قرار داده شود. اینکه مفسّر مزبور گفته است «مسح در هیچ جا به حدّ و مرزی محدود نشده»، ولّ اختلاف بوده و به منزله به کار بردن دلیل در مدعاست.

اگر این استحسانها را بپذیریم، ذوق ادبی اقتضا می کند که به لزوم مسح حکم شود، نه به شستن. سیّد مرتضی می گوید:

در آیه وضو عضوی نام برده شده که باید شست شود (صورت) و برای آن حدّی معین نشده است. بر این عضو، عضوی عطف شده که باید شسته شود (دستها) و برای آن حدّی تعیین شده است؛ آن گاه دوباره عضوی ذکر شده که باید مسح شود (سر) و برای آن حدّی معین نشده است. پس باید پاها که حدّش معین و بر «رؤوسکم»، عطف شده، مسح شود تا این دو جمله، در عطف یک عضو شستنی محدود بر یک عضو شستنی غیر محدود و همچنین عطف یک عضو مسح شدنی محدود بر یک عضو مسح شدنی غیر محدود، قرینه هم قرار گیرند.^۱

۷ - مرجعیت سنت پس از تعارض دو قرائت

آلوسی معتقد است که تعارض این دو قرائت متواتر، مانند تعارض دو آیه است و اصل در چنین مواردی، تساقط و رجوع به سنت است. وی می‌گوید:

این دو قرائت [قرائت جرّ و نصب کلمه «أرجلکم» به اجماع شیعه و سنی، بلکه به اتفاق همه مسلمانان، متواتر است. مطابق قواعد اصولی مورد قبول هر دو گروه، چنانچه دو قرائت متواتر در یک آیه، تعارض کند، حکم آن، حکم تعارض دو آیه است. یعنی باید در درجه اول تلاش کنیم تا آنجا که ممکن است، آنها را جمع کرده، با هم تطبیق دهیم؛ زیرا چنان که در علم اصول مقرر است، اصل در ادله، اعمال دلالت آنهاست، نه ترک و اهمال آنها. پس از آن باید ببینیم کدام یک ترجیح دارد. اگر امکان ترجیح یکی بر دیگری نبود، باید آنها را رها کرده، به دنبال ادله‌ای از سنت باشیم.^۱

شگفت است که دو قرائت را متعارض قرار دهیم و آن‌گاه در صدد بر آیم به روشهای مختلف، تعارض را رفع کنیم. چون تصور تعارض میان دو قرائت، ناشی از تحمیل و تطبیق دیدگاه فقهی خاصی بر قرآن است؛ و گرنه از نظر ما در این دو قرائت هیچ گونه تعارض و تناقضی وجود ندارد و هر دو قرائت نشان دهنده یک حکم است که مسح پاها باشد؛ زیرا کلمه «أرجلکم» بنابر هر دو قرائت، بر کلمه «رؤوسکم» عطف شده است، حال اگر عطف بر محل «رؤوسکم» باشد، به نصب خوانده می‌شود و اگر بر ظاهر این کلمه عطف شده باشد، به جرّ خوانده می‌شود.

۸ - شستن پاها زیاده‌ای از طرف رسول خدا ﷺ

جمال الدین قاسمی معتقد است:

چنان که به ابن عباس و دیگران گفته‌اند، آیه وضو تصریح می‌کند که مسح واجب است، اما برگزیدن شستن پاها در احادیثی که از پیامبر ﷺ نقل شده، از آن رو است که عادت پیامبر ﷺ این بوده است که در واجب توسعه و افزایش می‌داده است. او در هر واجبی مثل نماز، روزه، زکات و حج، سنتهایی را برای تقویت آن واجب،

وضع می‌کرد از جمله دلایلی که نشان می‌دهد مسح پاها واجب است، تشریح مسح است بر کفشها و جورابها که سندی بر آن وجود ندارد، مگر همین آیه وضو؛ زیرا اهل هر سنتی، به دلالت منطوق یا مفهوم، در قرآن وجود دارد.^۱

از پیامبر اکرم ﷺ بعید است چیزی به فرایض اضافه و یا از آنها کم کند؛ بلکه آواز وحی پیروی می‌کند و شعارش همواره این بوده است که «من تنها از چیزی پیروی می‌کنم که از سوی پروردگار بر من وحی می‌شود»^۲ و خداوند به او می‌گوید: «بگو من حق ندارم از پیش خود آن را تغییر دهم. فقط از چیزی که بر من وحی می‌شود پیروی می‌کنم».^۳ اگر چیزی به نمازها افزوده، به فرمان خدا بوده است. از طرف دیگر پیامبر ﷺ اگر چیزی را به واجبات اضافه کرده باشد، چیزی را اضافه کرده که اصل آن با سنت ثابت باشد، نه با قرآن؛ مانند افزودن دو رکعت به نمازهای چهار رکعتی و یک رکعت به نمازهای سه رکعتی.

مسلم از ابن عباس روایت کرده است؛ «فرض الله الصلاة على لسان نبيكم في الحضر أربعاً وفي السفر ركعتين»؛ خداوند به زبان پیامبرتان نماز را در وطن، چهار رکعت و در سفر، دو رکعت واجب کرده است.^۴

اگر فرض کنیم که مسح واجب بوده است، نه شستن، و پیامبر ﷺ به حکم روایاتی که به شستن دستور داده، چیزی را به وظیفه ما افزوده است، در این صورت، با روایات صحیح فراوانی که به مسح دستور داده‌اند و به طور مستوفی به آنها خواهیم پرداخت، چه کنیم؟ آیا در اینجا پس از تعارض، پناهگاهی جز قرآن خواهد بود؟

همه این سخنان نشان می‌دهد که گویندگان آنها بپیش داوری به سراغ آیه که دلالت صریح و آشکاری دارد، رفته و دیدگاه خود را بر آن تحمیل کرده‌اند و همین امر موجب شده که در تنگنا افتاده و برای خروج از آن به هر دری زده، به جوه استحسانی که هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند، تمسک کنند.

۱. التاویل، ج ۶، ص ۱۱۲

۲. اعراف / ۲۰۳.

۳. یونس / ۱۵.

۴. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۴۳، باب نماز مسافر.

۹. تمسک به مصلحت

صاحب تفسیر المنار چون در می‌یابد آیه در لزوم مسح پاها با دست مرطوب، ظهور دارد، تلاش می‌کند با تمسک به پاره‌ای مصلحتها، آیه را از ظاهرش برگرداند. او می‌گوید:

برای وجوب مسح روی پاها با دست مرطوب، حکمتی وجود ندارد؛ بلکه می‌توان گفت: چنین مسحی خلاف حکمت وضوست؛ زیرا عروض رطوبت کم بر عضوی که دارای غبار یا چرک است، بر آلودگی آن می‌افزاید و دستی هم که آن را مسح می‌کند، آلوده می‌شود.

آنچه صاحب تفسیر المنار گفته، استحسانی است که با وجود نص، نمی‌توان بر آن اعتماد کرد؛ زیرا احکام شرعی تابع مصالح واقعی است و بر ما واجب نیست که از آن مصالح اطلاع داشته باشیم. چه مصلحتی در مسح سر به مقدار یک انگشت یا دو انگشت وجود دارد که شافعی گفته است: «هرگاه کسی با یک یا چند انگشت یا با کف دست مسح کند و یا دستور دهد کسی برای او مسح کند کفایت می‌کند»

در اینجا سخن ارزشمندی از امام شرف الدین موسوی وجود دارد که عین آن را نقل می‌کنیم:

ما ایمان داریم که شارع مقدس مصلحت بندگانش را در همه تکالیف شرعی ملاحظه کرده است. به این معنا که دستوری به آنها نداده مگر اینکه مصلحت آنها را در نظر گرفته و آنها را از چیزی نهی نکرده مگر اینکه در آن مفسده‌ای وجود داشته است. با این حال، هیچ یک از علل احکام را به لحاظ و مصالح و مفاسد، به ازای بندگان وابسته نکرده است، بلکه ادله تعبّدی محکمی برای احکام تعیین کرده و بندگان را مجاز ندانسته از ادله تعیین شده دست بردارند و به ادله دیگری روی آورند.

نخستین دلیل از سلسله ادله محکم، کتاب خداوند عز و جل است که در آن به مسح سر و پاها در وضو حکم کرده است. بنابراین چاره‌ای جز گردن نهادن به این حکم نیست. اما پاکی پاها از آلودگی باید قبل از مسح احراز شود؛ زیرا ادله خاصی دلالت دارد طهارت اعضای وضو قبل از شروع وضو، شرط است.^۱

۱. از این رو می‌بینیم که پاره‌ها و کارگران شیعی مثل کشاورزان و کسانی که به پاکی پاهایشان در غیر اوقات عبادت که مشروط به طهارت است، اهمیتی نمی‌دهند، به هنگام وضو ابتدا پاها را می‌شویند، سپس وضو گرفته، بر پاها که پاک و خشک شده است، مسح می‌کنند.

۱۰. فاصله شدن جمله «فامسحوا» برای بیان ترتیب

برخی گفته‌اند: «فاصله شدن جمله «فامسحوا برؤوسکم» بین معطوف و معطوف علیه برای بیان تقدّم مسح بر شستن پاهاست»^۱.
این سخن هم باطل است، زیرا گوینده می‌توانست با تکرار فعل، بین ترتیب و وضوح کلام، جمع کند و بگوید: «فامسحوا برؤوسکم و اغسلوا أرجلكم». در این صورت، کلام گوینده، بیانگر ترتیب و در عین حال، عاری از هر گونه ابهامی بود.

مسح بر پاها در احادیث صحیح

از دلالت آیه وضو معلوم شد که وظیفه مکلفان در مورد پاها مسح است. از آنجا که این آیه در اواخر زندگی پیامبر ﷺ نازل شد و پس از آن هم نسخ نشد، به تنهایی در دلالت بر ادعای ما کافی است. اما در عین حال برای تقویت آن، روایاتی از پیامبر ﷺ و اصحاب او درباره لزوم مسح پاها نقل می‌کنیم. با توجه به محدود بودن این مقاله، به متن روایات بدون ذکر اسناد، اکتفا می‌کنیم:

روایاتی از رسول خدا ﷺ درباره مسح پاها

۱. بسر بن سعید نقل شده است:

عثمان به محلی که مردم اجتماع می‌کردند آمد و خواست وضو بگیرد. او نخست مضمضه و استنشاق کرد؛ آن گاه صورتش را سه بار شست و دستانش را هر کدام سه بار شست و سر و پاها را هر کدام سه بار مسح کرد. سپس گفت: رسول خدا ﷺ را دیدم که چنین وضو گرفت؛ ای کسانی که حضور دارید! آیا چنین است؟ گروهی از اصحاب رسول خدا ﷺ که نزد او بودند، گفتند: آری.^۲

۲. از حمران نقل شده است:

عثمان مقداری آب طلبید و با آن وضو گرفت؛ آن گاه خندید. سپس گفت: آیا

۱. مجله الفصیل شماره ۲۳۵، ص ۴۸، مقاله ابی عبدالرحمن ظاهری.

۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۰۹، حدیث ۴۸۹.

نمی‌پرسید چرا خندیدم؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین! چه چیزی تو را خنداندا؟ گفت:
رسول خدا ﷺ را دیدم که همچون من وضو گرفت؛ نخست مضمضه و استنشاق کرد
و صورت و دستها را هر کدام سه بار شست، و سر و روی پاها را مسح کرد.^۱
۳. در مسند عبدالله بن زید مازنی آمده است:

«پیامبر ﷺ وضو گرفت و سه بار صورت و دو بار دستهایش را شست و سر و پاها را
دو بار مسح کرد.»

۴. از ابی مطر نقل شده است:

در مسجد با علی نشسته بودیم، مردی نزد علی آمد و گفت: نحوه وضوی رسول
خدا ﷺ را به من نشان بده. علی قنبر را خواند و از او خواست ظرفی آب بیاورد.
وقتی آب را آورد، دستان و صورتش را سه بار شست، آن گاه انگشت خود را در
دهانش کرد و سه بار استنشاق نمود و سه بار بازوهای خود را شست و سرش را یک
بار و پاهایش را تا برآمدگی آن مسح کرد، در حالی که هنوز از محاسنش به سینه آب
می‌چکید. آنگاه پس از وضو جرعه‌ای آب نوشید و گفت: کجاست آن که از
وضوی رسول خدا ﷺ پرسید، وضوی رسول خدا چنین بود.^۲

۵. عباد بن تمیم از پدرش نقل کرده است که: «رسول خدا ﷺ را دیدم که وضو
گرفت و با آب بر محاسن و پاهایش مسح کرد.»^۳

۶. از علی بن ابی طالب رضی الله عنه نقل شده است: «فکر می‌کردم کف پا بیشتر سزاوار
مسح است تا روی آن؛ تا این که دیدم رسول خدا ﷺ روی پاها را مسح می‌کند.»^۴

۷. از رفاعه بن رافع نقل است که از رسول خدا ﷺ شنیده است:

جایز نیست هیچ یک از شما وارد نماز شود تا این که وضو را چنان که خداوند دستور
داده است تمام کند. آن گاه صورت و دستها را تا آرنج شست و سر و پاها را تا بر
آمدگی مسح کرد.^۵

۱. کنز العمال، ج ۹، ص ۴۳۶، حدیث ۲۶۸۶۳.

۲. همان، ص ۴۴۸، حدیث ۲۶۹۰۸.

۳. همان، ص ۴۲۹، حدیث ۲۶۸۲۲.

۴. مسند احمد، ج ۱ حدیث ۷۳۹ و ۹۱۹.

۵. سنن ابن ماجه، ج ۱، حدیث ۴۶۰؛ سنن نسایی، ج ۲، ص ۲۲۶.

۸. عبدالله بن عمرو روایت کرده است :

در مسافرتی که با پیامبر ﷺ بودیم ، حضرت از ما جدا شد ، موقع نماز بود که ما را دریافت. ما مشغول وضو گرفتن شدیم و بر پاها مسح می کردیم که حضرت با صدای بلند دو یا سه نوبت فریاد زد : وای بر پاشنه پاها از آتش .^۱

۹. از ابی مالک اشعری نقل شده که به قومش گفت :

جمع شوید تا برای شما به گونه رسول خدا ﷺ نماز بخوانم ، چون جمع شدند گفت : آیا میان شما [غریبه‌ای] هست ؟ گفتند نه ، مگر خواهر زاده‌ای از ما ، گفت : خواهر زاده هر قومی ، از آن قوم است . پس کاسه آبی درخواست کرد . وقتی آب آوردند شروع کرد به وضو گرفتن . ابتدا مضمضه و استنشاق نمود و صورت و دستانش را هر کدام سه بار شست و سر و پاها را مسح کرد سپس نماز خواند و برای آنها بیست و دو بار تکبیر گفت :

۱۰. عباد بن تمیم مازنی از پدرش روایت کرده است : «رسول خدا ﷺ را دیدم که

وضو می گیرد و آب را روی پاهایش می مالد .»^۳

۱۱. از اوس بن ابی اوس ثقفی نقل است که پیامبر ﷺ را دیده بر سر چاه قومی در

طائف رفت و وضو گرفت و بر پاهایش مسح کرد .^۴

۱۲. از رفاعه بن رافع نقل شده :

نزد رسول ﷺ خدا نشسته بودم که مردی وارد مسجد شد و نماز خواند . وقتی نمازش تمام شد آمد و بر رسول خدا ﷺ و گروهی که آنجا بودند سلام کرد. رسول خدا ﷺ فرمود : برگرد و نماز بخوان که نماز نخوانده‌ای . مرد شروع کرد به نماز خواندن و ما نحوه نماز خواندن او را نگاه می کردیم و نمی دانستیم که نمازش چه عیبی داشته است . نمازش که تمام شد ، نزد پیامبر آمد و سلام کرد . پیامبر ﷺ پس از دادن پاسخ سلام ، فرمود : برگرد و دوباره ، نماز بخوان ؛ زیرا هنوز نماز نخوانده‌ای .

۱. صحیح بخاری ، ج ۱ ، ص ۲۳ ، باب من رفع صوته بالعلم من کتاب العلم ، حدیث ۱ .

۲. مسند احمد ، ج ۵ ، ص ۳۴۲ .

۳. سنن ابن ماجه ، ج ۱ ، حدیث ۴۶۰ .

۴. تفسیر طبری ، ج ۶ ، ص ۸۶ ، المعجم الکبیر ، ج ۱ ، ص ۲۲۱ ، حدیث ۶۰۳ .

همام می‌گوید یادم نیست دو یا سه بار پیامبر آن مرد را به این کار واداشت . مرد پرسید : نمی‌دانم نماز من چه عیبی دارد ؟

رسول خدا ﷺ فرمود : نماز هیچ یک از شما تمام نیست تا اینکه وضو را چنان که خدا دستور داده است ، تمام انجام دهد ؛ به این ترتیب که صورت و دستانش را تا آرنج بشوید و سر و پاها را تا برآمدگی روی پاها مسح کند. آن‌گاه تکبیر گفته خدا را ثنا گوید: سپس «ام القرآن» [فاتحة الكتاب] و آنچه اجازه داده شده و برای او میسر است بخواند ، آن‌گاه تکبیر گفته رکوع کند ؛ یعنی دو کف دست را بر دو زانویش قرار دهد تا مفاصلش آرام گیرد. سپس بایستد به طوری که کمرش راست شده و هر استخوانی به شکل اولیّه خودش درآید و بگوید : سمع الله لمن حمده . آن‌گاه تکبیر گوید و به سجده رفته صورتش را بر زمین قرار دهد . همام می‌گوید: و چه بسا فرمود : «پیشانی‌اش را بر زمین قرار دهد تا مفاصلش آرام گیرد، آن‌گاه تکبیر گوید و بنشیند به طوری که کمرش راست باشد » . پیامبر چهار رکعت را تا پایان چنین توصیف کرد . آن‌گاه فرمود : تا چنان که گفتم انجام ندهید ، نماز هیچ یک از شما تمام نیست .^۱

۱۳ . از ابن عباس نقل شده است :

نزد عمر ، سعد و عبدالله بن عمر از مسح سخن به میان آمد . عمر بن خطاب به عبدالله گفت : «سعد فقیه تر از توست. » آن‌گاه عمر به سعد گفت : ما انکار نمی‌کنیم که رسول خدا ﷺ بر پاها مسح می‌کرد، اما آیا از زمان نزول سوره مائده که بعد از سوره براءت، آخرین سوره قرآن است و همه احکام را استقرار بخشید ، پیامبر مسح می‌کرد ؟^۲

۱۴ . از عروة بن زبیر نقل شده است :

چون جبرئیل در آغاز بعثت بر پیامبر ﷺ نازل شد ، با اعجاز ، چشمه آبی گشود و وضو گرفت و محمد ﷺ نگاه می‌کرد ، جبرئیل صورت و دستانش را تا آرنج شست و سر و پاها را تا برآمدگی مسح کرد. پیامبر ﷺ کاری را که از جبرئیل دیده بود انجام داد .^۳

۱ . حاکم ، المستدرک ، ج ۱ ، ص ۲۴۱ .

۲ . الدر المنثور ، ج ۳ ، ص ۲۹ .

۳ . الخصائص الكبرى ، ج ۱ ، ص ۹۴ .

۱۵. عبدالرحمن بن جبیر بن نفیر از پدرش روایت کرده است :

ابا جبیر با دخترش که پیامبر ﷺ با او ازدواج کرده بود ، نزد پیامبر آمد . رسول خدا درخواست کرد آبی برای وضو بیاورند . او ابتدا دستانش را شست و آنها را تمیز کرد. سپس آب را در دهانش گردانید و بعد استنشاق کرد . آن گاه سه بار صورت و دستانش را تا آرنج شست و در آخر ، سر و پاهایش را مسح کشید .^۱ آنچه گذشت ، گذری بود بر روایاتی از پیامبر ﷺ در کتب روایی اهل سنت که به آنها دست یافته‌ایم. این روایات نشان می‌دهند که سخن و عمل پیامبر بر مبنای مسح بوده است نه شستن .

سخنان صحابه و تابعین درباره مسح پاها

۱۶. از سفیان نقل شده است : «علی رضی الله عنه را دیدم که وضو گرفت و در آخر ، روی پاها را مسح کرد .^۲»

۱۷. از حمران نقل شده است :

عثمان را دیدم که درخواست کرد برای او آب بیاورند. آن گاه سه بار دستش را شست و پس از مضمضه و استنشاق، صورت و دستهایش را سه بار شست و سپس سر خود و روی پاهایش را مسح کشید .^۳

۱۸. عاصم احوال از انس روایت کرده است : «در قرآن ، مسح ، و در سنت ، شستن آمده است . و این ، اسنادی صحیح است .^۴»

۱۹. عکرمه از ابن عباس نقل کرده است: «وضو از دو شستن و دو مسح تشکیل شده است.»

۱. أسد الغابه ، ج ۵ ، ص ۱۵۶ .

۲. مسند احمد ، حدیث ۱۰۱۸ .

۳. کنز العمال ، ج ۵ ، ص ۱۰۶ .

۴. منبع این حدیث و احادیث بعدی (احادیث ۱۸ تا ۲۶): تفسیر طبری ، ج ۶ ، ص ۸۲ .

۲۰. عبدالله عتکی از عکرمة نقل کرده است: «پاها شستن ندارد، بلکه قرآن در مورد آنها مسح نازل کرده است» .

۲۱. جابر از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده است : «بر سر و پاهایت مسح کن» .

۲۲. ابن علیة بن داود از عامر شعبی نقل کرده است :

بایستی بر پاها مسح کرد . آیا نمی بینی اعضایی را که در وضو باید شست در تیمم بایستی مسح کرد و اعضایی را که در وضو باید مسح کرد ، در تیمم رها شده است ؟

۲۳. از عامر شعبی نقل شده است :

دستور چنین است که آنچه باید در وضو شسته شود، در تیمم، مسح شود؛ و آنچه در وضو باید مسح شود یعنی سر و پاها، در تیمم حذف شود .

۲۴. از عامر شعبی نقل است که :

امر شده است که آنچه در وضو باید شسته شود، در تیمم، مسح شود؛ و آنچه باید [در وضو] با آب مسح شود، در تیمم رها شود .

۲۵. از یونس نقل شده کسی که تا واسط همراه عکرمة بوده به او گفته است :

من ندیدم که او [در وضو] پاهایش را بشوید، بلکه همواره بر آنها مسح می کرد تا این که از آن شهر خارج شد.

۲۶. از قتاده در تفسیر آیه «فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم إلى المراق و امسحوا

برؤوسکم و أرجلکم إلى الکعبین» نقل شده است « خداوند دو شستن و دو مسح را [در وضو] واجب گردانیده است» .

۲۷. موسی بن انس به ابی همزه گفت :

حجاج در اهواز برای ما که با بودیم خطبه و خواند. در خطبه سخن از وضو به میان آورد؛ پس گفت: «اغسلوا وجوهکم و ایدیکم و امسحوا برؤوسکم و أرجلکم»، هیچ چیزی از بنی آدم، از پاهایش به آلودگی نزدیک تر نیست . پس زیر و روی آنها را بشوید . انس وقتی این سخنان را شنید، گفت :خدا راست گفت و حجاج دروغ . خداوند فرموده است : «وامسحوا برؤوسکم و أرجلکم» ؛ موسی بن انس می گوید :

« انس هنگام مسح پاهایش آنها را مرطوب می کرد ». ابن کثیر گفته است : « سند این روایت صحیح است.^۱»

۲۸ . از شعبی نقل شده است :

جبرئیل مسح کردن را نازل کرده است آیا نمی بینی در تیمم مسح می شود آنچه که در وضو شسته می شود و رها می شود آنچه در وضو مسح می شود؟^۲

۲۹ . از اسماعیل نقل شده است :

به عامر شعبی گفتم : گروهی از مردم می گویند جبرئیل شستن پاها را نازل کرده است . آیا درست است؟ گفت : جبرئیل مسح کردن را نازل کرده است .^۳

۳۰ . از نزال بن سیره نقل شده است :

علی آب درخواست کرد تا وضو بگیرد . آن گاه وضو گرفت و در آخر بر کفش و پاهایش مسح کرد . سپس وارد مسجد شد و کفشهایش را درآورد و پس از آن نماز خواند .^۴

۳۱ . از ابی ظبیان نقل شده است :

علی را دید که لنگی زرد و لباسی مشکی بر تن دارد و در دستش یک چوب دستی است . نزدیک دیوار زندان آمد ، آن گاه به کناری رفت و وضو گرفت و بر کفشها و پاهایش مسح کرد ؛ سپس وارد مسجد شد و کفشهایش را درآورد و نماز خواند .^۵

آنچه نقل شد ، مشتکی از خروار بود . هر کس در صحاح و مجموعه های حدیثی جستجو کند به بیشتر از آنچه ما به طور گذرا گفتیم ، آگاهی می یابد .

۱ . طبری ، جامع البیان ، ج ۶ ، ص ۸۲ ؛ قاسمی ، محاسن التأویل ، ج ۶ ، ص ۱۱ ؛ ابن کثیر دمشقی ،

تفسیر القرآن الکریم ، ج ۲ ، ص ۲۷ .

۲ . تفسیر القرآن الکریم ، ج ۲ ، ص ۲۷ .

۳ . همان ، ص ۲۵ .

۴ . کنز العمال ، ج ۹ ، ص ۴۳۵ ، حدیث ۲۶۸۵۶ .

۵ . کنز العمال ، ج ۵ ، ص ۱۲۶ .

نادیده گرفتن روایات مسح

ابن کثیر و پیروانش روایات مسح را نادیده گرفته و گفته است :

رافضیها بدون اینکه دلیلی داشته باشند و از سر نادانی و گمراهی ، مخالف شستن پاها در وضو هستند. در حالی که آیه کریمه بروجوب شستن پاها دلالت دارد این در حالی است که روایات متواتری ، مطابقت فعل رسول خدا ﷺ را با دلالت آیه ثابت می کند . رافضیها بدون این که دلیلی صحیص ، داشته باشند ، مخالف این همه دلیل هستند .^۱

گویا ابن کثیر به هنگام طرح چنین اُلعایی، در آیه کریمه و وضوح دلالت آن بر لزوم مسح ، دقت نکرده ، از احادیث بسیاری که بر مسح دلالت دارند ، آگاه نشده و در صورت آگاهی ، در آنها تأمل نکرده است .

شیخ اسماعیل بروسی با پیروی از ابن کثیر گفته است :

رافضیها معتقدند مسح پاها واجب است ؛ و در مورد مسح ، خبر ضعیف نادری را روایت کرده اند .^۲

آلوسی ادعا کرده که شیعه به خبر واحدی در این زمینه تمسک کرده است . او می گوید :

شیعیان در ادعایشان مبنی بر لزوم مسح، جز روایتی که از علی-کرم الله وجهه- نقل شده است ، دلیلی ندارند (که او صورت و دستانش را شست^۳ و سر و پاهایش را مسح کرد در حالی که ایستاده بود از اضافه آب وضو نوشید .^۴)

اگر بروسی و آلوسی در ادعایشان معذور باشند که برای وجوب مسح هیچ دلیلی جز روایتی شاذ و ضعیف وجود نداشته باشد ، به طور قطع کسی که بر روایات

۱ . تفسیر القرآن العظیم ، ج ۲ ، ص ۵۱۸ .

۲ . تفسیر روح البیان ، ج ۲ ، ص ۳۵۱ .

۳ . در متن کتاب روح المعانی چنین آمده: «انه مسح وجهه و اما «غسل وجهه» درست است .

۴ . روح المعانی ، ج ۶ ، ص ۸۷ .

فراوانی که تعداد آنها به بیش از سی می‌رسد، آگاه شود، عذری نخواهد داشت. بنابراین اگر روایاتی که نشان دهنده لزوم مسح، متواتر نباشند، دست کم باید باید بگوییم که مستفیضند.

علاوه بر این قرآن مسح را تأیید می‌کند. بنابراین چاره‌ای از پذیرفتن روایات موافق قرآن و تأویل روایات حاکی از لزوم شستن پاها، نداریم، مثلاً می‌توان گفت: در مدتی وظیفه مسلمانان شستن پاها بوده است؛ اما این حکم با آیه وضو نسخ شد.

اسامی صحابه و تابعین برجسته قائلان به مسح

پیش از این روایاتی از اعلام صحابه و تابعین حاکی از لزوم مسح در وضو بود به نقل از صحاح و مسانید روایی، ذکر کردیم. اینک نام و جایگاه هر یک از این صحابه و تابعین را در نقل حدیث، با اشاره مختصری به شرح حالشان نقل می‌کنیم تا خواننده آگاه شود که معتقدان به مسح، بزرگان صحابه و تابعین و برجستگان ثقات بوده‌اند:

۱. امام علی بن ابی طالب علیه السلام که در این باره فرمود: اگر دین و احکام آن با رأی و نظر انسانها بود، زیر پاها سزاوارتر به مسح می‌بود تا روی آنها؛ اما من دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله روی پاها را مسح می‌کرد. (حدیث ۶)

۲. امام باقر علیه السلام، محمد بن علی بن الحسین، سرور بنی هاشم در زمان خود و مشهور به باقر یعنی شکافنده علوم. ^۱ (حدیث ۲۱)

۳. بسر بن سعید، امام اهل مدینه، مولای بنی حصرم، از عثمان به عفان حدیث کرده است و یحیی بن معین و نسایی او را توثیق کرده‌اند. محمد بن سعد گفته است: «وی از عابدان و زاهدان بریده از دنیا بود. احادیث بسیاری از وی نقل شده است» ^۲. (حدیث ۱)

۱. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۲۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۵۰؛ حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۸۰؛

شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۴۹؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۱۴۹.

۲. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۵۹۴.

۴. حمران بن ابان ، از موالی عثمان بن عفان بوده و از روایت نقل کرده است .
 (حدیث ۲)

وی از برجستگان بوده و ابن حبان از وی در الثقات نام برده است .^۱

۵. عثمان بن عفان، در حدیث ۱ و ۲ گذشت که به هنگام وضو، بر پاها مسح می‌کرد و می‌گفت : این وضوی رسول خدا ﷺ است

۶. ابو مطر که ابن حبان او را در الثقات نام برده و حجاج بن ارطاة از او روایت کرده است .^۲ (حدیث ۴) .

۷. عبدالله بن زید مازنی معروف به ابن ام عماره، حدیث وضو را از فضلی صحابه نقل کرده است .^۳ ابن حبان نام او را در الثقات آورده است .^۴ (حدیث ۳)

۸. نزال بن سبره هلالی کوفی، از پیامبر ﷺ و علی رضی الله عنه و عثمان و ابوبکر و ابن مسعود روایت کرده است. (حدیث ۳۰) عجلی می‌گوید : او اهل کوفه، ثقه و از بزرگان تابعین بوده است . ابن حبان او را در الثقات ذکر کرده است .^۵

۹. عبدخیر بن یزید که عجلی درباره او می‌گوید: «او اهل کوفه و از ثقات و تابعین بوده است و ابن حبان او را در زمره ثقات تابعی ذکر کرده و عبدالصمد بن سعید حمصی در کتاب الصحابه به صحابه بودن وی را قطعی دانسته است .^۶» (حدیث ۶)

۱۰. عباد بن تمیم بن غزیه انصاری خزرجی مازنی که از پدر و عمویش، عبدالله بن زید، و از عویمربن سعد روایت کرده است. عجلی و نسایی و دیگران او را توثیق کرده‌اند ؛ حدیث او در صحیح بخاری و صحیح مسلم موجود است ؛^۷ ابن حبان او را در الثقات ذکر

۱. ابن حبان ، الثقات ، ج ۴ ، ص ۱۷۹ .

۲. الثقات ، ج ۷ ، ص ۶۶۴ .

۳. سیر اعلام النبء ، ج ۲ ص ۳۷۷ .

۴. الثقات ، ج ۳ ، ص ۲۲۳ .

۵. تهذیب التهذیب ، ج ۱۰ ، ص ۴۲۳ ؛ بخاری ، التاريخ الكبير ، ج ۸ ، ص ۱۱۷ .

۶. تهذیب التهذیب ، ج ۶ ، ص ۱۲۴ .

۷. الاصابة ، ج ۴ ، ص ۲۳ .

کرده است. ^۱ (حدیث ۵ و ۱۰)

۱۱. عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب، کسی که به سبب دانش گسترده‌اش به دریا مشهور بود. همچنین او «حبر الامة» یعنی دانشمند امت نامیده شده است. عبدالله بن عتبه در باره او گفته است:

«ابن عباس با داشتن خصلتایی از همه مردم برتر بود: در علم، هیچ کس بر او پیشی نداشت، در فقه مرجع هر سؤالی بود و من کسی راندیدم که در احادیث رسول خدا ﷺ از او داناتر و در رأی، از او فقیه‌تر و در تفسیر قرآن کریم از او داناتر باشد.» ^۲ (حدیث ۱۳ - ۱۹)

۱۲. اوس بن ابی اوس ثقف: نویسنده‌گان سنن چهارگانه از وی احادیث صحیحی از راویان شامی نقل کرده‌اند. ^۳ (حدیث ۱۱)

۱۳. شعبی: عامر بن شراحیل بن عبد، امام و حافظ و فقیه متقی که استاد ابوحنیفه بوده است. احمد بن حنبل و عجللی گفته‌اند: روایات مرسل شعبی، صحیح است؛ زیرا او حدیث مرسلی را نقل نمی‌کرد مگر اینکه، صحیح باشد. ابن عیینه گفته است: «علما سه نفرند: ابن عباس، شعبی، و ثوری در زمان خود» ^۴ (حدیث ۲۲، ۲۳، ۲۴ و ۲۸)

۱۴. عکرمه: ابو عبدالله، مدنی از موالی ابن عباس که ابن حبان در الثقات از او نام برده و گفته است: وی در زمان خود از عالمان فقه و قرآن بود و جابر بن زید در حق وی می‌گوید: عکرمه از دانشمندترین مردم در زمان خود بود. صاحبان سنن اربعه، احادیث صحیحی از وی نقل کرده‌اند. ^۵ (۲۵، ۲۰)

۱۵. رفاعه بن رافع بن مالک بن عجلان، ابو معاذ زرقی: در جنگ بدر حضور داشته و

۱. الثقات، ج ۵، ص ۱۴۱.

۲. اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۹۲ - ۱۹۵.

۳. الاصابه، ج ۱، ص ۹۲.

۴. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۷۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۶۵؛ حلیة الاولیاء اثر اصفهانی، ج ۴، ص ۳۱۰؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۲۶؛ طبقات الحفاظ، ص ۴۳.

۵. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۹۳؛ تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۹۵؛ تهذیب الاسماء، ج ۱، ص ۳۴۰.

احادیثی از پیامبر نقل کرده است. در آغاز حکومت معاویه درگذشت.^۱ ابن حبان او را در الثقات ذکر کرده است.^۲ (حدیث ۷، ۱۲)

۱۶. عروة بن زبیر بن عوام قریشی: او برادر عبدالله بن زبیر و فقیهی دانشمند و از افاضل و علمای اهل مدینه بود. ابن حبان در الثقات از او نام می برد.^۳ (حدیث ۱۴)

۱۷. علامه حافظ، قتاده بن عزیز، ابوالخطاب سدوسی: او مفسری نابینا بود. احمد بن حنبل در حق او می گوید: قتاده به علم تفسیر و اختلاف علما آگاه بود. وی قتاده را به حفظ توصیف کرده و درباره او به تفضیل سخن گفته است. او حافظترین اهل بصره بوده و در طاعون سال ۱۱۸ هـ. در واسط درگذشت.^۴ ابن حبان در الثقات از او نام برده است.^۵ (حدیث ۲۶)

۱۸. انس بن مالک بن نضر: خادم رسول خدا بوده و در ده سالگی خدمت او می رسد و به هنگام رحلت رسول خدا ﷺ، بیست ساله بوده است. او به بصره نقل مکان کرد و در سال ۹۱ هـ در همان جا درگذشت.^۶ (حدیث ۱۸)

۱۹. موسی بن انس بن مالک: قاضی بصره بوده و از پدرش روایت می کرد و مکحول و حمید طویل از وی روایت کرده اند.^۷ (حدیث ۲۷)

۲۰. حصین بن جندب کوفی جنبی (ابوظبیان کوفی): او از علی بن ابی طالب رضی الله عنه و سلمان روایت می کند و ابراهیم و اعمش از او روایت کرده اند. وی سال ۵۶ هـ. در گذشت.

۱. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۸۱.

۲. الثقات، ج ۴، ص ۲۴۰.

۳. الثقات، ج ۵، ص ۱۹۵ - ۱۹۴، تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۹۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۱۸۰.

۴. تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۲۲ - ۱۲۴.

۵. الثقات، ج ۵، ص ۳۲۱؛ البداية النهایة اثر ابن کثیر، ج ۹، ص ۳۱۳؛ تهذیب السماء، ج ۲، ص ۵۷، تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۳۷.

۶. الثقات، ج ۲، ص ۴؛ أسد الغایة، ج ۱، ص ۸۴؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۴۴؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۰۰.

۷. الثقات، ج ۵، ص ۴۰۱.

ابن حبان در الثقات از او یاد کرده است^۱. (حدیث ۳۱)

۲۱. جبیر بن نفیر بن مالک بن عامر حضرمی: از ابوذر و ابودرداء روایت می‌کرد و اهل شام از او روایت کرده‌اند. در سال ۸۰ هـ. در شام درگذشت. ابن حبان در الثقات از او نام برده است.^۲ (حدیث ۱۵)

۲۲. اسماعیل ابن ابی خالد بجللی احمسی، ابو عبدالله کوفی: عجللی درباره او گفته است: وی مردی صالح و دقیق بود و شغل آسیابانی داشت.

مروان بن معاویه در حق او می‌گوید: اسماعیل را میزان (ترازو) نامیده بودند. وی در سال ۱۴۶ درگذشت.^۳ (حدیث ۲۹)

۲۳. تمیم بن زید مازنی، ابو عباد انصاری: از صحابه بوده و فرزندانش از او روایت می‌کنند.^۴ (حدیث ۵، ۱۰)

۲۴. عطاء قداحی: پدریعلی بن عطاء بوده و از عبدالله بن عمر روایت می‌کرده و عروة بن قیس از او روایت کرده است. ابن حبان در الثقات از او یاد می‌کند.^۵ (حدیث ۱۱)

۲۵. ابو مالک اشعری: حارث بن حارث اشعری شامی از صحابه رسول خدا بوده و از ایشان روایت کرده و ابوسلام اسود از او روایت کرده است. او و ابو عبیده جراح در جنگ احد زخمی شدند. وی در زمان خلافت عمر درگذشت.^۶ (حدیث ۹)

این سخن شوکانی شگفت‌انگیز است که می‌گوید: «از هیچ یک از اصحاب رسول خدا ﷺ جز علی و ابن عباس و انس، سخنی مخالف لزوم شستن پاها به هنگام وضو نرسیده است».^۷

۱. همان، ج ۴، ص ۱۵۶.

۲. الثقات، ج ۴، ص ۱۱۱؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۵۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۶۴؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۸۸.

۳. تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۵۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۹۱؛ العبر، ج ۱، ص ۲۰۳.

۴. الثقات، ج ۳، ص ۴۱.

۵. الثقات، ج ۵، ص ۲۰۲.

۶. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۳۶ و ج ۱۲، ص ۲۱۸.

۷. شوکانی، نیل الأوطار، ج ۱، ص ۱۶۳.

این ادعا توجیهی ندارد جز اینکه اعتقاد اوبه لزوم شستن پاها، مانع شده که درسندن و مسانید، فحص و تتبع کند.

کیفیت وضوی پیامبر ﷺ از زبان امامان اهل بیت علیهم السلام

امامان اهل بیت، پس از قرآن هومین مرجع مسلمانان در امور اختلافی هستند؛ زیرا حافظان سنت رسول خدا و منبع علم او هستند. رسول خدا در حدیث ثقلین که مسلمانان بر نقل و صحت آن اتفاق دارند، بر این مطلب تصریح کرده و می‌فرماید: «إني تارك فيكم الثقلين، كتاب الله و عترتي»؛^۱ من دو وزنه گرانقدر را میان شما به جای می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم. بنابراین با توجه به جایگاه اهل بیت علیهم السلام باید برای دانستن کیفیت وضوی رسول خدا به آنان رجوع کنیم؛ زیرا آنانند که از سرچشمه گوارای وحی نوشیده‌اند و سنت رسول خدا را نسل اندر نسل حفظ کرده‌اند.

۱. حدیثی است که مورد اتفاق همه است و اصحاب صحاح و مسانید آن را نقل کرده‌اند:

- این حدیث را ترمذی از زید بن ارقم نقل کرده است و حدیث ۸۷۳ از احادیث **کنز العمال**، ج ۱، ص ۱۷۳ است.

- امام احمد بن حنبل از زید بن ثابت در جزء پنجم از مسندش صفحه ۴۹۲ نقل کرده است.

- طبرانی در **المعجم الكبير** از زید بن ثابت نیز نقل کرده و این حدیث یکی از احادیث **کنز العمال**، ج ۱، ص ۱۷۳، شماره ۸۷۳ است.

- حاکم این حدیث را در جزء سوم از **مستدرک** صفحه ۱۴۸ نقل کرده و پس از نقل آن گفته: این حدیث، صحیح الاسناد است به شرط صحت اسناد بخاری و مسلم.

- ذهبی این حدیث را در **تلخیص مستدرک** جلد سوم، صفحه ۱۴۸ نقل کرده و اعتراف نموده است به شرط صحت اسناد بخاری و مسلم.

- امام احمد بن حنبل این حدیث را از ابوسعید خدری در جزء سوم مسندش صفحه ۳۹۴، شماره ۱۰۷۴۷ نقل کرده است.

- ابن ابی شیبه و ابویعلی و ابن سعد این حدیث را از ابی سعید نقل کرده است. این حدیث، حدیث شماره ۹۴۵ از احادیث **کنز العمال** جلد اول صفحه ۱۸۶ است. ابن حجر این حدیث را در اواخر

فصل دوم از باب نهم از کتاب **الصواعق المحرقة** صفحه ۷۵ روایت کرده است.

روایات اهل بیت علیهم السلام درباره وضو :

۱. داود بن فرقد نقل کرده است :

قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إنَّ أباي كان يقول: إنَّ للوضوء حداً، من تعداه لم يؤجر، و كان أبي يقول: إنَّما يتلدَّد ، فقال له رجل و ما حدّه ؟ قال : تغسل وجهك و يدك ، و تمسح رأسك و رجلك ؛
از امام صادق عليه السلام شنیدم که می گفت : «پدرم می گفت : وضو حدی دارد که اگر کسی آن را رعایت نکند ، اجر نمی برد . پدرم می گفت : ولی با این مسئله دشمنی می شود . مردی به او عرض کرد : حد آن چیست ؟ صورت و دستانت را بشوی و سر و پاهایت را مسح کن !»^۱

۲. زراره از امام باقر عليه السلام روایت کرده است :

آیا نمی خواهید وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای شما انجام دهم ؟ گفتیم : بله ، پس ظرف آبی طلبید. وقتی آوردند آن را در مقابل خود قرار داد، آن گاه آستین را بالا زد و کف دست راست را در آن فرو برد و گفت : در صورتی که دست پاک باشد چنین کنید. پس مثنی آب برداشت و دست خود را بر پیشانی گذاشت سپس گفت : بسم الله و آب را بر پیشانی و محاسن خود ریخت .
سپس دست چپ را در آب فرو برد و آب برداشت و آن را بر آرنج راست ریخت و با کف دست چپ آن را از بالا به پایین تا سر انگشتان به جریان درآورد سپس با دست راست مثنی آب برداشت و بر آرنج دست چپ ریخت و با کف دست راست آن را از بالا به پایین تا سر انگشتان به جریان درآورد ؛ و جلوی سر و روی پای راست را با رطوبت دست راست و روی پای چپ را با رطوبت دست چپ مسح کرد .^۲

زراره می گوید : امام باقر عليه السلام فرمود :

۱. کلینی، الکافی، ج ۳، کتاب الطهارة، باب «مقدار الماء الذى يجزى للوضوء و لاغسل و من تعدى فى

الوضوء» حدیث ۳.

۲. کلینی، کافی، ج ۳، کتاب طهارت، باب «صفة الوضوء» حدیث ۴.

سه مشت آب برای وضو کافی است. یک مشت آب برای صورت و دو مشت برای دو دست. بارطوبت دست راستت جلوی سرت را مسح کن و با رطوبتی که از دست راست باقی می ماند روی پای راست و بارطوبتی که از دست چپ باقی می ماند، روی پای چپ را مسح کن، مردی از امیرالمؤمنین علیه السلام از کیفیت وضوی رسول خدا پرسید، حضرت همین گونه گفت.^۱

۳. زراره و بکیر از امام باقر علیه السلام درباره کیفیت وضوی رسول خدا پرسیدند، امام در پاسخ، ظرف آبی طلبد و کف دست راستش را در آن فروبرد و مشتی آب برداشت و بر صورت ریخت و آن را شست. آن گاه دست چپش را در آب فرو برد و مشتی آب برداشت و بر بازوی راست ریخت و آن را از آرنج تا کف دست بدون اینکه به آرنج برگردد، شست. سپس دست راستش را در آب فروبرد و مشتی آب برداشت و آن را بر بازوی چپ از ابتدای آرنج ریخت و آن را مانند دست راست شست. پس از آن بارطوبت کف دست، سرو پاها را بدون اینکه آب تازه بادست بردارد، مسح کرد. سپس فرمود: لازم نیست انگشتان را زیر شراک (بند نعلین) فرو برد. آن گاه فرمود: خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ»^۲ پس نباید از مرفق تا انگشتهای دست چیزی ناشسته بماند زیرا خداوند می فرماید: «اغسلوا وجوهكم و أيديكم إلى المرافق» سپس فرموده است: «و امسحوا برؤوسكم و أرجلكم إلى الكعبين». بنابراین اگر کسی مقداری از سر و پاها را از انگشتان تا برآمدگی مسح کند، کفایت می کند.

پرسیدم برآمدگی پاها کجاست؟ امام علیه السلام فرمود: پایین تر از مفصل ساق. آن گاه پرسیدم: آیا یک مشت آب برای شستن صورت و یک مشت برای شستن دست کافی است؟ امام علیه السلام فرمود: آری اگر کشیدن دستها خوب انجام شود، دو مشت آب، برای کل وضو کفایت می کند.^۳

۱. کلینی، کافی، ج ۳، کتب طهارت، باب «صفة الوضوء» حدیث ۴.

۲. مانده / ۶.

۳. کلینی، کافی، ج ۳، کتب طهارت، باب «صفة الوضوء» حدیث ۵.

۴ . بکیر بن اعین ، نقل کرده که امام باقر علیه السلام فرمود :

آیا وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای شما بگویم ؟ آن گاه با دست راست مثنی آب برداشت و با آن صورتش را شست. بعد از آن با دست چپ مثنی آب برداشت و با آن دست راست را شست و سپس با دست راست مثنی آب برداشت و با آن دست چپ را شست و در آخر ، با رطوبت دستها سر و پاها را مسح کرد .^۱

سخن پایانی

۱ . تصریح قرآن به لزوم مسح پاها و این که شستن آنها موافق قرآن نیست .
۲ . گروهی از برجستگان و مشاهیر صحابه (که حافظان سنت و احادیث بوده اند) به هنگام وضو مسح می کرده اند و به شدت با شستن پاها مخالفت نموده اند که روایات انبوه آنها گذشت .

۳ . امامان اهل بیت علیهم السلام از جمله امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام کیفیت وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیان کرده اند که ایشان به جای شستن پاها مسح می کرده است .

۴ . روایاتی که بر شستن پاها دلالت دارد، برخی صحیح است و برخی ضعیف، بلکه می توان گفت روایات ضعیف بیشتر از روایات صحیح است . بنابراین بر فقیه لازم است با عرضه روایات شستن پاها بر کتاب و روایات مسح ، به علاج آنها بپردازد .

۵ . پیامبر صلی الله علیه و آله به همه مسلمانان فرمان داد به سخنان اهل بیت علیهم السلام تمسک کنند : «إني تارك فيكم ثقلين كتاب الله و عترتي» بنابراین چنگ زدن به احادیث آنان ، فرمانبری از سخن پیامبری است که جز به حق چیزی نمی گوید . کسی که به هر دو میراث پیامبر صلی الله علیه و آله تمسک کند ، از گمراهی نجات می یابد و کسی که به یکی از آن دو تمسک کند، بر خلاف سخن پیامبر عمل کرده است .

علی علیه السلام که باب علم پیامبر است ، قائل به مسح است . فخر رازی درباره «اقتدا» به علی علیه السلام می گوید :

۱ . همان ، حدیث ۲ .

کسی که دینش به علی بن ابی طالب اقتدا کند ، هدایت یافته است . به دلیل این مطلب ، سخن پیامبر است که فرمود : خدایا حق را دایر مدار علی قرار ده .^۱

۶ . اگر اجتهاد به معنای تلاش کردن برای استنباط احکام از ادله شرعیه است ، پس چرا این نعمت بزرگ به امامان چهارگانه اهل سنت اختصاص یافته دیگران و از آن محروم باشند ؟ چگونه پیشینیان در اجتهاد ، سزاوارتر از پسینیانند ؟

مسئله مورد بحث و نظیر آن ایجاب می کند در عصر ما نیز باب اجتهاد باز باشد و در حکم این مسئله و امثال آن ، به دقت و تأمل در کتاب و سنت بپردازیم ، نه در سخنان امامان چهارگانه اهل سنت .

اجتهاد ، رمز جاودانگی دین و شایسته برای اوضاع و محیطهای مختلف است و از بدعتهای جدید نیست . این باب از زمان پیامبر ﷺ و پس از رحلت او باز بوده و در سال ۶۶۵ هجری با انگیزه های سیاسی ، بسته شد . مقریزی در مورد انحصار مذاهب اهل سنت در چهار مذهب می گوید :

ولایت قضات چهارگانه اهل سنت از سال ۶۶۵ هجری استمرار یافت ، به گونه ای که در جهان اسلام ، مذهبی غیر از مذاهب چهارگانه شناخته نمی شد . کسی که مذهب دیگری داشت مورد دشمنی قرار می گرفت و محکوم می شد . ولایت هیچ قضای و شهادت هیچ فردی ، تا وقتی که مقلد یکی از مذاهب چهارگانه نبود ، پذیرفته نمی شد . فقهای اهل سنت در این دوران و در طول این مدت به وجوب پیروی از این مذاهب و تحریم دیگر مذاهب فتوا دادند و تا به امروز هم به این فتوا عمل می شود .^۲

۱ . رازی ، مفاتیح الغیب ، ج ۱ ، ص ۱۱۱ .

۲ . خطط المقریزیه ، ج ۲ ، ص ۳۴۴ - ۳۳۳ .

